



منافع ملی و استراتژی امریکا در آسیای مرکزی

دکتر حبیب‌الله ابوالحسن شیرازی*

چکیده

آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مورد توجه قدرت‌های بزرگ جهانی بخصوص امریکا قرار گرفته است. هر چند از منطقه آسیای مرکزی در گذشته با نام «هارتلند و یک منطقه ژئواستراتژیک» یاد می‌شد، اما اینک با افزوده شدن جنبه‌های ژئواکونومیک، آسیای مرکزی به یک منطقه حیاتی ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک تبدیل شده است.

این منطقه با روسیه، چین، افغانستان و ایران مرز مشترک دارد. تبدیل شدن آسیای مرکزی به منطقه نفوذ برای هر قدرتی، کنترل کشورهای همسایه منطقه را به‌ارمغان می‌آورد که به‌لحاظ امنیتی و نظامی فوق‌العاده مهم است. از سوی دیگر، در غرب این منطقه، دریای خزر واقع شده است که از نظر ذخایر نفتی در مقام دوم جهان قرار دارد. علاوه بر داشتن ذخایر عظیم و منابع طبیعی، این منطقه در موقعیت مرکزی و پل ارتباطی شرق و غرب بخصوص شرق دور و نزدیک واقع شده است.

این مقاله به بررسی منافع ملی امریکا در آسیای مرکزی و بحث پیرامون استراتژی‌های اتخاذ شده خواهد پرداخت.

کلید واژه‌ها

منافع ملی، ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک، استراتژی امریکا و آسیای مرکزی.

* عضو هیئت‌علمی و استادیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

مقدمه

در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ میلادی، واشنگتن از محدوده خاورمیانه و آسیای مرکزی به عنوان «کمان بحران» یاد می‌کرد. در آن زمان، استراتژیست‌های مسائل امنیتی در واشنگتن طرحی را پی‌ریزی کردند که به «دکترین کارتر» مشهور گردید. روح کلی دکترین کارتر این‌گونه بود که هر اقدامی که به‌گسترش کنترل یک «قدرت غیردوست» بر منافع انرژی منطقه بیانجامد، تهدیدی برای منافع ایالات‌متحده تلقی می‌گردد و با آن مبارزه می‌شود که در صورت لزوم از ابزارهای نظامی هم برای تحقق هدف مذکور بهره گرفته می‌شود. پیگیری این دکترین، آمریکا را به نقطه‌ای رسانده است که اکنون نه تنها در ابعاد سیاسی و نظامی، بلکه در بعد اقتصادی هم به‌عنوان عاملی تأثیرگذار در دو حوزه استراتژیک جهان یعنی خاورمیانه و آسیای مرکزی محسوب می‌شود.

بدین ترتیب سؤالات و فرضیه قابل طرح در این مقاله عبارتند از: منافع ملی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی چگونه تعریف و تبیین می‌شود؟ چه عوامل مهمی موجب توجهات مقامات واشنگتن به منطقه آسیای مرکزی شده است؟ و در نهایت استراتژی‌های احتمالی تئوریسین‌های آمریکایی در این منطقه چگونه تفسیر و تجزیه و تحلیل شده است؟

فرضیه موردنظر مؤلف بر این مبنا تنظیم شده است که «عامل عمده تأثیرگذار در آسیای مرکزی تأمین انرژی مورد نیاز در این منطقه ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک است، به‌طوری که موجبات تفوق استراتژی نئوکان‌های آمریکایی را در قالب یک جانبه‌گرایی بر استراتژی محافظه‌کاران سنتی فراهم نموده است.»

قبل از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، کشورهای آسیای مرکزی از اهمیت چندانی برخوردار نبودند و این منطقه جزو اولویت‌های نخست سیاست خارجی آمریکا به‌حساب نمی‌آمد، اما امروزه بنا به‌شرایطی که این کشورها دارا هستند، از قبیل دارا بودن منابع غنی^(۱) محصور بودن در خشکی، فقیر بودن، غیردموکراتیک بودن، نوع سیستم‌های حکومتی و همچنین مسلمان بودن اکثریت جمعیت آنها جزو سیاست خارجی ایالات‌متحده قرار گرفته‌اند و آمریکا یک‌بار دیگر خود را متعهد به‌حضور در منطقه‌ای می‌داند که قبلاً به‌واسطه ابرقدرتی اتحاد جماهیر شوروی اجازه ورود در آن را نداشت. با اینکه بین آمریکا و منطقه آسیای مرکزی از لحاظ جغرافیایی فاصله زیادی وجود دارد و این دو منطقه از لحاظ شرایط اجتماعی و اقلیمی تفاوت‌های زیادی با یکدیگر دارند، اما حداقل دو بار در طول تاریخ، سرنوشت این دو منطقه بر یکدیگر تأثیر گذاشته است:

نخستین بار زمانی بود که در جریان جنگ‌های داخلی آمریکا، جنوبی‌ها تحت محاصره اقتصادی شدیدی از طرف شمالی‌ها بودند که این جریان دستاوردهای مثبت و غیرقابل انتظاری برای تولیدکنندگان پارچه و منسوجات در روسیه داشت، چرا که روس‌ها دریافتند که پس از این نمی‌توانند چندان روی خرید پنبه از کشاورزان آمریکایی جهت تأمین نیازهای رو به‌گسترش کارخانجات خود حساب کنند، بنابراین مقامات روس که از لحاظ اقتصادی در مخمصه گرفتار شده بودند، تصمیم گرفتند که این کمبود را از طریق فشار بر مناطق واقع در مرزهای جنوبی امپراتوری روسیه جبران کنند. سرزمین‌های موردنظر روس‌ها، نواحی در آسیای مرکزی بود که مستعد رشد پنبه بوده و توانایی تأمین نیاز و کمک به‌روند صنعتی شدن روسیه مدرن را داشتند.

یک قرن بعد سرنوشت آسیای مرکزی و امریکا برای بار دوم و در دوره جنگ سرد با یکدیگر تلافی کرده و آن هم زمانی بود که سیاستمداران امریکایی دریافتند که مسکو، سیاست‌های پرتاب موشکی و آزمایشگاه‌های موشکی خود را به‌دور از چشم‌های کنجکاو آنها در اراضی آسیای مرکزی مستقر کرده است. این مسئله باعث برانگیخته شدن مجدد حس علاقه‌مندی امریکایی‌ها به سرنوشت این منطقه شد. در آن دوران امریکا به‌منظور زیر نظر قرار دادن فعالیت‌های موشکی شوروی در آسیای مرکزی در صدد برآمد تا از ایران و پاکستان به‌عنوان دو پایگاه که بیشترین قرابت جغرافیایی را با منطقه داشتند، استفاده نماید. به همین علت، امریکا امکانات نظامی خود را در این دو کشور گسترش داد و از این طریق به‌رصد فعالیت‌های شوروی در مناطق موردنظر خود پرداخت.

البته در راستای نفوذ به این مناطق، امریکا اقدامات دیگری نیز در دستور کار خود داشت. به‌عنوان نمونه، حمایت از نیروهای رادیکال اسلامی در افغانستان در زمان اشغال این کشور توسط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مدنظر قرار گرفت. امریکا قصد داشت بدین ترتیب ایدئولوژی اسلامی موردنظر خود را به‌داخل مناطق آسیای مرکزی که تحت سلطه رژیم کمونیستی بودند، گسترش دهد و از این طریق ضربه دیگری نیز به شوروی وارد آورد.^(۲)

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز به‌نظر می‌رسید استراتژی امریکا در منطقه، کمک به دولت‌های تازه تأسیس در آسیای مرکزی به‌منظور دادن حس خودباوری و ثبات به آنها در جهت جلوگیری از هرگونه تأثیرپذیری و احیای مجدد نفوذ روسیه در این کشورها باشد.^(۳)

اما پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، منطقه آسیای مرکزی به‌طور ناگهانی برای امریکا اهمیت ویژه‌ای یافت. دلایل روبه‌فزونی گذاشتن توجه امریکا به این منطقه قابل درک است، زیرا اگر کشورهای آسیای مرکزی خواسته یا ناخواسته پای در مسیر نادرستی بگذارند، ممکن است که این کشورها تبدیل به آشیانه‌ای شوند برای تروریست‌هایی که حوادث حمله به برج‌های تجارت جهانی و مقر پنتاگون را به‌وجود آوردند و دقیقاً به همین دلیل است که امریکا به‌واسطه هراس و منافعی که از حضور در این منطقه عایدش می‌شود، به‌نظر می‌رسد حضوری طولانی‌تر از آنچه که در بیانیه‌های رسمی بوش در مورد خروج امریکا از این منطقه می‌گویند، خواهد داشت.

در همین راستا بسیاری نیز معتقدند که حضور نظامی و سیاسی امریکا در این منطقه برای سال‌های طولانی ادامه خواهد داشت و به‌قول یکی از مقامات دولت بوش، ایالات‌متحده امریکا تا زمانی که کار تمام نشود در این منطقه حضور خواهد داشت، زیرا از نظر آنها این منطقه جایی است که در آن می‌توان شرایط پرورش و رشد تروریسم را از ریشه خشکاند. با توجه به چنین مطلبی به‌سادگی می‌توان دلایل علاقه دایمی و همیشگی امریکا به منطقه آسیای مرکزی را متوجه شد.

جورج دبلیو بوش برخلاف بیل کلینتون، مناطق خلیج فارس و آسیای مرکزی را از مهم‌ترین اولویت‌های اقتصادی کشورش می‌داند و هزینه صرف شده در این مناطق را نوعی سرمایه‌گذاری تلقی می‌کند. «تفتی بودن» دولت بوش در قوت گرفتن ایده فوق‌نزد وی تأثیرگذار بوده است. در حالی که کلینتون، نیروهای امریکایی خارج از قاره امریکا را حدود ۶۰ درصد کاهش داده بود، اکنون نزدیک به ۲۰۰ هزار سرباز امریکایی در ماموریت دائم به‌سر می‌برند.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیدایش پنج کشور مستقل در آسیای مرکزی، دولت آمریکا با واقعیت‌های نوینی در سیاست خارجی خود مواجه گشت؛ زیرا سیاست خارجی آمریکا در زمان جنگ سرد و در طی بیش از ۴۵ سال رقابت با شوروی به‌عنوان ابرقدرت رقیب، از یک ساختار ویژه با انگیزه‌ها و اولویت‌های مشخص برخوردار بود. اما فروپاشی بلوک شرق، آمریکا را با چندین واحد سیاسی و کشور مستقل روبه‌رو ساخت که هیچ‌کدام پیشینه‌ای در روابط خارجی این کشور نداشته‌اند. این موضوع باعث شد که آمریکا در سیاست خارجی خود بازنگری کرده و استراتژی‌های تازه‌ای را در قبال کشورهای بازمانده از شوروی پیشین و به‌ویژه آسیای مرکزی در پیش گیرد. وجود منابع طبیعی فراوان در این منطقه و قرار گرفتن آن در محل تقاطع شرق و غرب از جمله عواملی می‌باشد که سبب جلب توجه آمریکا به این منطقه شده است.^(۴) گرایش سران منطقه به نظام بازار و بهره‌برداری از امکانات اقتصادی غرب و نیز استفاده از آمریکا به‌عنوان یک وزنه تعادل در برابر قدرت‌های منطقه‌ای از جمله روسیه و چین و ... موجب نزدیکی روابط کشورهای منطقه با آمریکا شده است.

هرچند در تقسیم‌بندی‌های ارایه شده نزد محققان روابط بین‌الملل، آمریکا جزو بازیگران فرمانطقه‌ای درجه یک محسوب می‌گردد؛ اما نقش و تنوع حوزه عملیاتی و اقدام و قابلیت‌هایی که این کشور داراست - و یا اینکه برای خود طراحی نموده است - به‌گونه‌ای می‌باشد که در حال حاضر در ردیف مؤثرترین بازیگران منطقه قرار گرفته است. در زیر برخی از ملاحظات و اولویت‌های آمریکا در منطقه به‌اختصار بیان می‌گردند:

الف) ملاحظات استراتژیک و جهانی

مجموعه‌ای از ملاحظات استراتژیک در تعیین نوع رفتار ایالات متحده آمریکا مؤثر می‌باشد که به‌مهمترین آنها اشاره می‌شود:^(۵)

۱. جلوگیری از پیوندهای استراتژیک هند و روسیه

پیوندهای هند و روسیه به‌زمان شوروی بر می‌گردد تا جایی که این روابط بر ارتباط متحدان آمریکا نظیر پاکستان نیز سایه افکنده بود. پس از دهه ۹۰ نیز روابط هند و روسیه همواره ادامه داشته و مناسبات دو کشور در سطوح مختلف رشد یافته است. اما اکنون ادامه همکاری هند و روسیه با سیاست آمریکا در افغانستان و آسیای مرکزی مغایرت دارد و لذا حضور آمریکا در قرقیزستان و افغانستان می‌تواند در شکاف بین روسیه و هند مؤثر باشد.

۲. مقابله با طرح‌های منطقه‌ای چین

مجاورت مرزهای غربی و شمال غربی چین و نزدیک شدن به منطقه جنوب آسیا و تأثیرگذاری بر تحولات این مناطق از دیگر اهداف منطقه‌ای امریکاست که در این مقطع با برنامه اعطای کمک‌های بیشتر مالی به کشورهای آسیای مرکزی دنبال می‌شود. دولت چین در سال‌های اخیر، نقش فعالی در آسیای مرکزی بازی کرده و مناسبات خود را در تمامی ابعاد به‌ویژه امنیتی با کشورهای آسیای مرکزی ارتقا بخشیده است. اما چون بیم آن می‌رود که

چین به‌عنوان قدرت منطقه‌ای در سال‌های آتی در این منطقه عمل کند، دولت امریکا با حضور و نفوذ در منطقه و در جوار کشور چین فرصت مناسبی به‌دست آورده تا بتواند فعالیت‌های دولت چین را کنترل کند.

از سوی دیگر، مسئله تبت در دو دهه اخیر بهانه‌ای به‌دست مقامات امریکا داده تا همواره از سیاست‌های چین به‌عنوان نقض حقوق بشر انتقاد کنند. مقامات امریکایی می‌کوشند تا در مقابل سیاست‌های توسعه‌طلبانه چین در تایوان یا آسیای مرکزی و هند و ... از تبت به‌مثابه اهرم فشار سیاسی استفاده کنند. دعوت از دلایی لاما^(۶)، رهبر جدایی‌طلبان تبت، به امریکا و اقدامات جاسوسی در منطقه شاهدهی بر آن است.

در سال‌های اخیر، رشد طالبان و مسئله بنیادگرایی اسلامی در افغانستان یا آسیای مرکزی و سین کیانگ دولت‌های منطقه را بر آن داشت تا برای جلوگیری از رشد چنین تفکری اقدامات امنیتی را در کشورهای خود به‌شکل هماهنگ شدت بخشند. بر این اساس، دولت چین تأسیس اتحادیه‌ای را برای کشورهای آسیای مرکزی به‌ویژه روسیه پیشنهاد کرد. این پیمان که به «پیمان شانگهای» مشهور است ابتدا مسائل امنیتی را دربر می‌گرفت و سپس در زمینه اقتصادی نیز مباحثی در آن گنجانده شد.^(۷) حضور امریکا در منطقه می‌تواند در تضعیف پیمان شانگهای مؤثر باشد که در هر حال نفوذ چین و سپس روسیه را در آسیای مرکزی تقویت می‌کند و یکی از اهداف امریکا از اعتبار انداختن این قرارداد از طریق اعضای آن (قرقیزستان یا ازبکستان) است.

۳. جلوگیری از قدرت‌یابی روسیه به‌عنوان رقیب

جدا کردن روسیه از جمهوری‌های شوروی، کاستن از سلطه مسکو بر حوزه نفوذ سنتی خود و به‌حاشیه راندن این کشور در معادلات منطقه از اهداف دیگر ایالات‌متحده در آسیای مرکزی است. این سیاست از طریق افزایش کمک‌ها و اعتبارات مالی امریکا به این کشورها پیگیری می‌شود.

افزایش کمک‌های مالی امریکا به جمهوری‌های آسیای مرکزی علاوه بر اینکه به‌توان کشورهای منطقه در اجرای ترتیبات امنیتی در نواحی مرزی خود کمک می‌کند، عاملی برای تشویق این کشورها به همکاری نظامی و امنیتی با امریکا به‌شمار می‌رود و این موضوع اولاً می‌تواند، به‌کاهش نقش روسیه در معادلات امنیتی آسیای مرکزی کمک کند؛ دوماً، می‌تواند بر شک برخی از کشورهای عضو قرارداد امنیتی محلی مبنی بر ناتوانی روسیه در پاسخگویی به نیازهای امنیتی کشورهای آسیای مرکزی بیفزاید، به‌ویژه آنکه برخی از این جمهوری‌ها با در پیش گرفتن استراتژی‌های خاص، آینده این قرارداد را با خطر نابودی مواجه کرده‌اند.

با آنکه امریکا از اعطای کمک‌های مالی پس از جنگ جهانی دوم تجربه منفی دارد، توسعه نفوذ سیاسی از رهگذر اعطای کمک‌های اقتصادی و نیز حمایت‌های دیپلماتیک از کشورهای منطقه به‌منظور تأثیرگذاری بر رفتار و تغییر رویکرد سیاست خارجی این کشورها از همکاری با روسیه و حتی اروپا و کشورهای شرق آسیا به‌همکاری با امریکا، اهمیت بسیاری برای ایالات‌متحده دارد. به‌عبارت دیگر، با وجود ضعف کشورهای آسیای مرکزی در توسعه زیرساخت‌های اقتصادی و نیز ناعادلانه بودن توزیع ثروت و رشد چشمگیر فساد و رشوه‌خواری مقامات ارشد این کشورها، علت مهم کمک‌های مالی امریکا به کشورهای آسیای مرکزی، تطمیع رهبران این کشورها برای جلب و

جذب کشورهای آسیای مرکزی با هدف کسب حمایت این کشورها از سیاست‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت و در یک کلام، یارگیری در حوزه نفوذ سنتی روسیه است.

با وجود این، باید گفت که سیاست ایالات متحده در مورد روسیه از مشخصه‌های دوران جنگ سرد تبعیت نمی‌کند، بلکه بر محور تشدید دوستی استراتژیک استوار است. به عبارت دیگر، ایالات متحده به منظور توسعه حوزه نفوذ سیاسی؛ بهره‌برداری اقتصادی از منابع عظیم نفت و گاز، تداوم اقتدار نظام جهانی مبتنی بر نظم امریکایی و همه‌گیر کردن ارزش‌های امریکایی، حضور در منطقه دریای خزر را همگام با سیاست خود در خصوص دموکراتیزه کردن روسیه و قوام دادن به دوستی استراتژیک با مسکو، در عین رقابت برای کسب موقعیت مساعدتری در منطقه می‌داند.

روابط دو کشور در دوران پس از سقوط کمونیسم به رهبری یلتسین و پوتین به گونه‌ای بوده است که رهبران آمریکا را اسخ‌تر از همیشه به توسعه سیاست‌های نزدیک‌تر اقتصادی، تنیدگی گسترده سیاسی، مبادله وسیع‌تر اطلاعات و اشتراک مساعی نظامی سوق داده است. آمریکا که زمانی نزدیک به هفت هزار کلاهدک اتمی را برای نابودی اتحاد جماهیر شوروی ذخیره کرده بود، امروزه، دومین میزان سرمایه‌گذاری را در روسیه در اختیار دارد.^(۸)

روسیه، بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت خارج از چارچوب سازمان اوپک که قابلیت تولید نزدیک به چند میلیون بشکه در روز را دارد، نقش کلیدی در سیاست‌های آمریکا برای تعدیل قدرت و انحصار سازمان اوپک بازی می‌کند. بنابراین، رهبران آمریکا، در کنار منابع نفت جمهوری آذربایجان، تاجیکستان و قزاقستان برای نفت روسیه به منظور تعدیل سیاست‌های اعضای اوپک و کاهش قیمت واقعی نفت، اهمیت به‌سزایی قائل هستند.^(۹)

۴. فراگیر کردن ارزش‌های امریکایی

گرایش به‌غرب هم در سطح دولت‌های آسیای مرکزی و هم در سطح جنبش‌های اپوزیسیون این منطقه مشاهده می‌شود و مخالفان معتقدند که دخالت آمریکا و غرب در آسیای مرکزی به‌آرمان دموکراسی کمک خواهد کرد. اما در عمل، بیشتر کمک‌های آمریکا به‌ازبکستان و قزاقستان نه تنها برای حمایت از توسعه اقتصاد بازار است، بلکه با برقراری یک نظام سیاسی دموکراتیک صورت می‌گیرد. از اینرو فشار سیاسی واشنگتن، به‌صدور بیانیه مشترک آمریکا - ازبکستان در مارس ۲۰۰۲ منجر شد که بر اساس آن، ازبکستان به‌ایجاد «جامعه مدنی قوی و باز»، «احترام به حقوق بشر و آزادی‌ها»، «استقلال رسانه‌ها» و «استقلال قوه قضاییه» و «پلورالیسم سیاسی» متعهد شده است.^(۱۰)

کمک به تثبیت حاکمیت کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و جدایی و استقلال آنها از روسیه، ظهور دولت‌های مستقل، مرفه و دموکرات با جهت‌گیری‌های سیاسی کاملاً امریکایی‌مدارانه به‌امریکا امنیت خواهد داد و مانع از بروز مشکلات محتمل آتی خواهد شد.^(۱۱)

ب) ملاحظات سیاسی

غرب و به‌ویژه آمریکا در پی ایجاد «پلورالیسم جغرافیایی» درحوزه آسیای مرکزی است و کشورهای ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان به‌عنوان اولین اهداف آمریکا در این رابطه مطرح هستند. به‌علت ساختار به‌جامانده از سیستم شوروی و عدم تغییر این ساختار در طی دوران زمامداران و نخبگان به‌جامانده (اتحاد شوروی در

صورتی که این نخبگان نتوانند موفق به تغییرات مناسب در ساختار سیاسی کشور گردند، امکان وقوع بحران‌های اجتماعی امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. غالب رهبران آسیای مرکزی، نخبگان بازمانده از دوران شوروی هستند که به مدت طولانی و بدون رقیب جدی توانسته‌اند بر مسند زمامداری تکیه زنند.^(۱۳) حکومت‌های منطقه تماماً از نوع حکومت‌های اقتدارگرا هستند و به‌طور وسیعی در حال افزودن به میزان ناراضیان داخلی هستند. اما ایالات متحده در حال حاضر با ریسک کردن خود را از حامیان حاکمان این کشورها نشان داده و این در حالی است که جریان‌های دیگری در این کشورها که در لایه‌های پایین‌تر جامعه قرار دارد، مردمان این جوامع را به سمت هویت اسلامی قبلی‌شان نزدیکتر می‌کند.

جنبش‌های عمده اسلامی در منطقه نیز از سیاست‌هایی دفاع می‌کنند که به‌نظر می‌رسد بیشترشان غیرقابل قبول، مشکل‌ساز و مرتبط به‌امور دینی باشند، به‌عنوان مثال جنبش اسلامی ازبکستان و یا حزب‌التحریر^(۱۳) خواستار اتحاد مسلمانان تحت زعامت یک خلیفه هستند که این خواسته امری دور از دسترس و غیرقابل قبول است.^(۱۴) در حالی که جنبش اسلامی ازبکستان به‌دنبال اعمال راه‌های خشونت‌آمیز به‌منظور سرنگونی حکومت فعلی این کشور است، حزب‌التحریر از کسب قدرت سیاسی از طریق مسالمت‌آمیز دم می‌زند، اما از سوی دیگر همین حزب دارای دیدگاه‌های محافظه‌کارانه‌ای در مورد نقش زنان در جامعه است و یا اینکه دیدگاه‌های سرسختانه‌ای راجع به اسرائیل دارد و هیچ برنامه خاصی برای حل مشکلات اجتماعی جامعه خود ندارد.^(۱۵)

بنابراین اوصاف، ایالات متحده مجبور به رویارویی با چالش‌های بسیاری در این منطقه است، از همه مهمتر اینکه امریکا باید دو استراتژی مهم را در این منطقه مورد توجه خاص قرار دهد:

۱. کمک به ترویج دیدگاه منطقه‌گرایی؛

۲. کشف راه‌های ممکن به‌منظور انطباق دموکراسی و اسلام.

با توجه به اقتدارگرایی رهبران آسیای مرکزی، به‌نظر می‌رسد که زمینه‌های کمرنگ‌تری برای بروز دموکراسی در این منطقه وجود دارد. از سوی دیگر اگر بخواهیم بگوییم که این منطقه دخمه یا سیاهچال غیردموکراتیک است نیز اشتباه می‌باشد، چرا که اکثریت مردم این منطقه تمایل دارند که به‌دنیای مدرن ملحق شوند.

امریکایی‌ها معتقدند که زمینه مناسب برای اصلاح‌طلبان محلی جهت رسیدن به قدرت آماده نیست و بدین‌منظور باید راهکاری برای آشتی اسلام و دموکراسی انجام شود و کشورهای غربی نیز اگر بخواهند با نیروهای سیاسی که تمایل به تسلط بر منطقه دارند، همکاری و همزیستی داشته باشند، باید برای این موضوع مهم اهمیت ویژه‌ای قائل شوند.^(۱۶)

اما مشکل مذکور در آسیای مرکزی تبدیل به مشکلی پیچیده شده است. به‌عنوان مثال، طرفداران جنبش اسلامی ازبکستان قصد به‌دست گرفتن خشونت‌آمیز قدرت در ازبکستان را دارند که به‌همین دلیل تأیید مشارکت آنها در نظام سیاسی این کشور دشوار می‌باشد، اما در مقایسه با آنها حزب‌التحریر با وجود اعتراضاتی که بر خط مشی آنها وارد است، برای به‌دست آوردن قدرت از طرق مسالمت‌آمیز تلاش می‌کنند. در این میان غرب باید بکوشد تا با باز کردن پای نخبگان بومی به جریان مبارزات انتخاباتی و اجازه دادن به تمامی احزابی که تغییرات مسالمت‌آمیز را دنبال می‌کنند، به‌اهداف موردنظر خود برسد، در این صورت و حتی با ورود نیروهای اسلامگرا به عرصه سیاسی،

آنها دیگر به دنبال راه انداختن انقلاب نخواهند بود و مجبور خواهند شد تا در چارچوب قانون حرکت کنند.

ج) ملاحظات امنیتی

امریکا در چارچوب نگاه تک قطبی به نظام بین الملل قصد ندارد تا نقاط حساس و استراتژیک جهان را خالی بگذارد.^(۱۷) دغدغه‌های امنیتی ایالات متحده که از شاخصه‌های استراتژی آمریکا در آسیای مرکزی به‌شمار می‌رود، شامل موارد زیر است:

۱. خیزش‌های اسلامی

واشنگتن با اعلام جنگ علیه تروریسم بین‌المللی، نیروهای نظامی را به‌رهبری آمریکا به کشورهای اتحاد شوروی سابق کشاند.^۱ در نتیجه ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان محل استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکایی شدند. جورج دبلیو بوش هنگام تقدیم لایحه بودجه دولت خود برای سال مالی ۲۰۰۳ به‌کنگره، مقرر کرد که کمک‌های مالی آمریکا به ۲۵ کشور جهان - که از نظر دولت واشنگتن در خط مقدم مبارزه با تروریسم بین‌المللی قرار دارند - افزایش یابد. بدین ترتیب، تعدادی از کشورهای آسیای مرکزی از جمله قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان در ردیف کشورهای دریافت‌کننده کمک قرار گرفتند.

پس از آنکه رخدادهای ۱۱ سپتامبر، مبارزه با اسلام از نوع طالبانی را به یکی از مهمترین و فوری‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی کاخ سفید تبدیل کرد، اهمیت مناطقی چون آسیای مرکزی و کشورهای واقع در آن نظیر ازبکستان در مجموعه ملاحظات فرامرزی این کشور افزایش چشمگیر یافت که از دو علت اساسی زیر سرچشمه می‌گرفت: نخست، نقش مهمی که این منطقه می‌توانست در پیشبرد عملیات جنگی آمریکا در افغانستان ایفا کند. دوم، فعال بودن تندروهای مذهبی در برخی از مناطق آسیای مرکزی که می‌توانست به تقویت گرایش‌های رادیکالی در این منطقه بیانجامد. در نتیجه مجموعه این مسائل، آمریکا را بر آن داشت تا به کشورهای نظیر ازبکستان نزدیک شود.^(۱۸) وزیر امور خارجه آمریکا در جریان دیدار خود از ازبکستان اعلام کرد که منافع کشورش در این منطقه همیشگی است. وی افزود: «منافع ما آنگونه که آنها را در نظر می‌گیریم، به‌طور غیرمشروطی بلندمدت‌اند. من و رئیس‌جمهور کریم اف، در این باره با یکدیگر تبادل نظر کرده‌ایم. منافع ما در این ناحیه باید همیشگی باشد و لذا روابط ما پس از بحران (افغانستان) نیز ادامه خواهد یافت».^(۲۰)

گرایش مذهبی منطقه اوراسیا به‌ویژه آسیای مرکزی و قفقاز به رادیکالیسم سنتی (رشد وهابیت) باعث شده که بازیگران نگران ثبات منافع خود در این منطقه باشند. تعبیر «اسلام سیاسی» و «اسلام بنیادگرا» از جمله عباراتی است که برای گرایش‌های اسلامی این منطقه به‌کار می‌رود.^(۲۱) «اگرچه محافل اسلامی از اسلام سیاسی در

۱. بتی جونز، دستیار دولتی دبیر دولت آمریکا در امور اروپا و اوراسیا در مصاحبه با CNN مورخ ۱۷ ژانویه ۲۰۰۲ با توجه به ملاقات مقامات آمریکایی با مقامات دولت‌های آسیای مرکزی با اشاره به زمینه همکاری‌های نظامی آتی آمریکا با کشورهای منطقه اظهار داشت: «آمریکا آماده است تا به آموزش بلندمدت نظامی در منطقه کمک کند، اکنون بر این موضوع متمرکز هستیم که چگونه یک ارتش تدافعی را توسعه دهیم، ارتشی که بر کنترل مرزها و به‌کارگیری انواعی از ابزارها در صیانت از کشور قادر باشد، این به‌معنی سازماندهی نظامی تهاجمی نخواهد بود.»

آسیای مرکزی و قفقاز چندان حمایت نکردند و اسلام سیاسی نتوانست رهبران کاریزماتیکی به‌جامعه کشورهای تازه استقلال یافته معرفی کند. اما این واقعیت انکارناپذیری است که به‌هر حال، اسلام برای غرب تهدید جدی به‌حساب می‌آید.^(۲۲)

از دید کارشناسان امریکایی، اگر روند نامطلوب وقایعی مانند رشد بنیادگرایی اسلامی، درگیری میان روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی به‌علت مسائل قومی، ارضی و منابع معدنی، بحران گرایش‌های قومی و گسترش سلاح‌های اتمی، منطقه را به‌سوی بی‌ثباتی سوق دهد، بر منافع امریکا نیز تأثیر خواهد گذاشت.^(۲۳)

در دوران قبل از بوش پسر نیز در کنار سیاست‌های تحریم علیه ایران، حضور مؤثر اقتصادی بخصوص در صنایع نفت و گاز و حمایت از کریدور شرق به‌غرب، از مهمترین عوامل توجه دولت کلینتون به‌منطقه آسیای مرکزی و کنترل جنبش‌های اسلامی بوده است. اما نوع برخورد کلینتون با این پدیده متفاوت بود و از طریق متحد امریکا یعنی ترکیه اقداماتی صورت می‌گرفت.

از سوی دیگر، اگرچه دولت بوش به‌سادگی طالبان را ساقط کرد ولی هنوز خطر آنها به‌طور کلی رفع نشده است. علاوه‌بر این، اغلب سردمداران طالبان و نیروهای القاعده در مناطق اطراف پنهان شده‌اند. از جمله مناطقی که جزو زمین‌های امن محسوب می‌شوند، کوه‌های شمال شرقی افغانستان و جنوب قرقیزستان است. منطقه جنوب قرقیزستان نیز در چند سال اخیر شرایط مناسبی پیدا کرده تا از طریق آن نیروهای اسلامی به‌آسیای مرکزی نفوذ کنند. بنابراین، کنترل و محاصره افغانستان برای جلوگیری از رشد مسائل تروریستی و کنترل هرگونه افکار افراطی‌گرایی از شاخصه‌های مهم استراتژی امریکاست که در آسیای مرکزی دنبال می‌شود.

این جنبه از نگرانی‌های ایالات‌متحده با دیدگاه‌های اکثر دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز منطبق است. برای مثال، اسلام کریم اف، رئیس‌جمهوری ازبکستان، در گفتگویی با رادیو ازبکستان گفت: «در حقیقت، امریکا نقش مهمی در نابودی طالبان و ماشین جنگی تروریسم داشت. آنان تا زمانی که از وضعیت منطقه اطمینان پیدا نکنند، برای محافظت از ما اینجا خواهند ماند».^(۲۴)

پس از همراهی ازبکستان با امریکا، کالین پاول، وزیرخارجه بوش پسر در جریان سفر خود به‌این کشور نامه جورج بوش را به‌اسلام کریم اف تسلیم کرد که طی آن تصریح شده بود که واشنگتن از تلاش‌های ازبکستان برای توسعه سیاست خارجی مستقل حمایت کاملی خواهد کرد و به‌طور اساسی به‌خروج تاشکند از حوزه نفوذ روسیه کمک می‌کند.^(۲۵)

مقامات کشورهای آسیای مرکزی در جلب و جذب کمک‌های متعدد خارجی عطش روزافزونی دارند و این موضوع در اظهارات گاه و بی‌گاه مقامات این کشورها مبنی بر نگرانی از گسترش ناآرامی‌ها در آسیای مرکزی، تأثیر مداوم بحران‌ها بر تحولات منطقه و بزرگ‌نمایی نگرانی‌های منطقه نظیر ازبکستان و قرقیزستان با گروه‌های افراط‌گرایی اسلامی به‌نظر می‌رسد. برخی از محافل دولتی در کشورهای آسیای مرکزی، فقر و بیکاری را از عوامل رویکرد گروه‌های اسلام‌گرا در منطقه می‌دانند و با تقویت مناسبات خود با کشورهای خارجی و جلب سرمایه‌های آنان، قصد فایق آمدن بر بحران‌ها و مشکلات اقتصادی خود را دارند. افزون بر این، این باور در جمهوری‌های

منطقه تقویت شده که مناسبات اقتصادی با آمریکا، گرفتن اعتبار از نهادهای مالی بین‌المللی و نیز دریافت کمک‌های خارجی می‌تواند زمینه‌ساز ترغیب شرکت‌های خارجی به سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعتی کشورهای منطقه باشد که در نهایت، به پیشرفت و توسعه اقتصادی، افزایش درآمد و سرمایه‌گذاری ملی و بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشورهای منطقه کمک می‌کند.

۲. سلاح‌های کشتار جمعی

مسئله تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی همواره از موضوعات کلیدی و تأثیرگذار بر سیاست خارجی آمریکا بوده است. پس از فروپاشی اتحاد شوروی نیز این نگرانی وجود داشت، زیرا آمریکا نتوانسته بود در سال‌های بعد طبق قراردادهای استارت به توافق‌هایی با روسیه دست یابد و پس از ایجاد کشورهای تازه استقلال‌یافته که برخی از آنها قدرت هسته‌ای مهمی به‌شمار می‌رفتند، مشکلات گذشته دوباره رخ نمود. در میان کشورهای آسیای مرکزی، قزاقستان، چهارمین قدرت هسته‌ای در جهان، مورد توجه کارشناسان آمریکایی قرار گرفت. در این راستا، درج مطلبی درباره فروش موشک‌های اس. اس ۱۸ به ایران و سایر کشورهای جهان سوم بر دامنه این هراس‌ها می‌افزود، تا اینکه در سال ۱۹۹۲ قزاقستان رسماً با امضای اولین پیمان کاهش سلاح‌های استراتژیک موافقت کرد.

از دید آمریکا، ضرورت دارد تا هر چه سریع‌تر تسلیحات و تکنولوژی اتمی و سلاح‌های پیشرفته در این منطقه کنترل یا نابود شود. آمریکا مقدمات طرح انتقال سلاح‌های هسته‌ای شوروی را پی‌ریزی و برنامه‌های خود را بر روی چهار کشور وارث سلاح‌های هسته‌ای متمرکز کرد. در این باره، آمریکا به روسیه و سه جمهوری (قزاقستان، اوکراین و روسیه سفید) کمک می‌کند تا نیروهای هسته‌ای خود را از دور خارج و سلاح‌ها و مواد هسته‌ای را نیز حفاظت و نابود کنند که درازای آن آمریکا قول برخی کمک‌های مالی را داده است.^(۳۶)

۳. گسترش ناتو

سیاست دیگر آمریکا در زمینه نظامی و امنیتی، تلاش برای وارد کردن کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به حوزه مناسبات امنیتی غرب است که کنفرانس امنیت و همکاری اروپا و برنامه مشارکت برای صلح از آن جمله‌اند. آمریکا با چنین اقداماتی در صدد کاهش نفوذ روسیه در این مناطق و تحکیم مواضع خویش است.

ناتو به‌طور اعم و ایالات متحده به‌طور اخص طی سال‌های گذشته با طرح ضرورت گسترش ناتو به شرق، کوشیده‌اند تا درون ساختار نظامی رقیب قدیمی خود یعنی مجموعه فروپاشیده شوروی نفوذ کنند. این سیاست، با ابراز تمایل نوبتی رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی برای همکاری با ناتو، بسیار موفق بوده است. وعده سرمایه‌گذاری‌های نجات‌بخش در کنار دفاع و برقراری صلح، اهداف مناسبی‌اند که میلیون‌ها انسان آن را باور می‌کنند.

بنابراین به تدریج تمامی اعضای سابق «پیمان ورشو» پس از سال ۱۹۹۱ عضو شورای آتلانتیک شمالی شدند. در مارس ۱۹۹۲ تمامی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع یعنی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به عضویت شورای همکاری آتلانتیک شمالی پذیرفته شدند. ناتو و آمریکا با توسعه فعالیت خود به سوی کشورهای شرقی از جمله

کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، به‌دنبال نظارت و تأثیر گذاردن بر روندهای موجود سیاسی در زمینه‌های گوناگون‌اند تا بتوانند به‌نحوی از جریان‌های ناخوشایند در این کشورها جلوگیری کنند.

در ژانویه ۱۹۹۴، اولین گام برای گسترش ناتو با برنامه «مشارکت برای صلح» آغاز شد. اما در برابر فشارهای شدید داخلی بر روسیه و انعکاس آن در سیاست خارجی این کشور تا سال ۱۹۹۷ گسترش ناتو به‌شرق معلق ماند.^(۳۷) با پذیرش روسیه در جمع هفت کشور صنعتی، اولین مرحله از توسعه ناتو به‌شرق آغاز شد. در ۲۷ می ۱۹۹۷ رهبران شانزده کشور عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی و روسیه سندی را با عنوان «رابطه متقابل، همکاری و امنیت بین ناتو و روسیه» در پاریس امضا کردند که در برگزیده شرایط همکاری‌های امنیتی بین این دشمنان قدیمی است. فرض بر این بود که با امضای این سند، مسکو در ازای برخورداری از ارتباط امنیتی ویژه با غرب از محافظت فعال با گسترش ناتو به‌شرق اروپا پرهیز خواهد کرد. سرانجام در نشست سران ناتو در ایتالیا (۲۰۰۲) روسیه رسماً پذیرفت که در تصمیم‌گیری‌های ناتو شرکت کند.

۴. امنیت خط لوله انتقال انرژی

در بازی بزرگ آسیای مرکزی و کشورهایی که مسیر احتمالی سوخت از آنها می‌گذرد، مانند ایران، افغانستان، روسیه، ترکیه و ... کشورهایی حضور دارند که خود تولیدکننده مواد سوختی هستند. محصولات کشورهای تولیدکننده نفت و گاز آسیای مرکزی باید به‌بازار برسد. با این حال، انتقال نفت و گاز از مسیر یک کشور به‌کشوری دیگر امکان نفوذ و حتی کنترل سیاسی را می‌دهد. بنابراین، امریکا برای حمایت از شرکت‌های نفتی که در این کشورها سرمایه‌گذاری کرده‌اند و به‌منظور مخالفت با ایران به‌طور رسمی طرح احداث خط لوله از طریق خاک ترکیه را برای انتقال نفت و گاز دریای خزر پذیرفت و بدین‌ترتیب مراسم افتتاحیه پروژه سه میلیارد دلاری «فیل سفید» (خط لوله باکو - تفلیس - جبهان) در ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۲ برگزار شد. فدریکو پنا،^۱ وزیر انرژی سابق امریکا در این باره می‌گوید: «دولت امریکا با انتقال نفت از طریق ایران مخالف است، زیرا ما می‌خواهیم مانع آن شویم که ایران دروازه‌بان انرژی در منطقه‌ای باشد که برای ما اهمیت دارد».^(۳۸)

از سوی دیگر، مسئله چچن و رقابت پنهان روسیه و امریکا، کریدور جنوب به‌شمال، ناامنی در افغانستان، کریدور غرب به‌شرق و قانون داماتو علیه ایران، کریدور شمال به‌جنوب را از رقابت خارج کرد. همچنین تبدیل شدن داغستان به‌یکی از کانون‌های رشد اسلام‌گرایی باعث شده که هم غرب و هم روسیه نگران آینده این منطقه باشند، زیرا طرح لوله نفتی عظیمی که از سواحل خزر در داغستان به‌دریای سیاه می‌پیوندند از آنجا می‌گذرد.^(۳۹)

۵. یافتن پایگاه جدید نظامی

مسئله افغانستان و بن لادن و ارتباط القاعده با کشورهای عربی تا حدی سبب ناخشنودی نیروهای متحد عربی از اقدامات امریکا در سرکوبی القاعده و طالبان شده است. کشورهای عربی از حامیان دولت طالبان بوده‌اند و حال که چنین اختلاف نظری بین نیروهای عربی و امریکا در خصوص افغانستان پدیدار شده است و احتمال دارد که

بن لادن و نیروهای وفادار به آن در کشورهای عربی موجب تضعیف حضور امریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس شوند، دولت امریکا از این فرصت استفاده کرده تا بخش‌هایی از نیروهای خود را به داخل افغانستان و آسیای مرکزی انتقال دهد و آنها را از آسیب‌های احتمالی ناشی از عملیات نظامی و تروریستی نیروهای بن لادن محفوظ نگه دارد.^(۳۰)

۶. تنش‌های مرزی و نگرانی از حضور روسیه و چین

با تمامی این اوصاف، شرایط منطقه به‌گونه‌ای است که زمینه‌های بروز جنگ همیشه در منطقه وجود دارد، به‌عنوان نمونه می‌توان به تنش‌هایی که در سال ۲۰۰۳ در نواحی مرزی میان تاجیکستان و قرقیزستان رخ داد، اشاره کرد که در نهایت با میانجیگری امریکا خاتمه یافت.

به‌نظر می‌رسد که امریکا به‌عنوان یکی از عناصر اصلی تضمین‌کننده امنیت در منطقه آسیای مرکزی است و بیشتر از خود کشورهای منطقه مراقب اختلافات و تحولات مرزی می‌باشد. همچنین امریکا باید شدیداً مراقب قوی‌ترین ارتش منطقه یعنی ازبکستان باشد تا در موقع لزوم بتواند آن را مهار کند.

اما مسائل امنیتی در آسیای مرکزی در ارتباط با مسئله امنیت در افغانستان است. امکان دارد که تصمیم‌گیرندگان سیاسی در واشنگتن هنوز از بازگشت مسکو به منطقه آسیای مرکزی نگران باشند، اما رهبران کشورهای آسیای مرکزی بیشتر نگران نفوذ باقیمانده‌های طالبان و افکار آنها به‌درون کشورهای خود هستند. با فرض بر اینکه وعده‌های غرب برای حل مشکلات افغانستان تحقق یابد و در صورت حل این معضل، روند بهبود امنیت در آسیای مرکزی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته باشد، اما با این وجود مسئله افغانستان همچنان عاملی جدی و تأثیرگذار بر امنیت منطقه آسیای مرکزی باقی خواهد ماند.

همچنین به‌نظر می‌رسد که اگر حضور نیروهای امریکایی در منطقه بیش از مدت پیش‌بینی شده ادامه داشته باشد، تقریباً به‌وجود آمدن تنش میان قدرت‌های بزرگ منطقه در زمینه این حضور اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، نمونه این تنش نیز شکاف عمیقی است که میان امریکا و روسیه در زمینه حضور نیروهای ایالات متحده در منطقه از مدت‌های پیش به‌وجود آمده است.

اما نگرانی جدی‌تری در زمینه حضور نظامی امریکا در آسیای مرکزی از جناح چین است. از نقطه‌نظر پکن، حضور امریکا در این منطقه می‌تواند به‌نوعی محاصره چین تلقی شود، چرا که ایالات متحده با توجه به حساسیتی که در مورد چین دارد، تاکنون در ژاپن و کره جنوبی پایگاه‌های نظامی داشته و در همین راستا نظامیان خود را در این کشور مستقر کرده و مناسبات امنیتی خود با تایوان را حفظ و در مواردی نیز گسترش داده است.

اما رشد حضور نظامی امریکا در منطقه می‌تواند برای چین به‌منظور تهدیدی جدی تلقی شود، چرا که به‌نظر پکن اگر تنش‌های موجود میان این کشور و تایوان زیاد شود، آنگاه شک چین در مورد اهداف حضور نظامی امریکا در منطقه و استفاده امریکا از موقعیت خود در منطقه، جهت فشار بر چین تبدیل به‌یقین خواهد شد.

بنابراین آسیای مرکزی که زمانی در دورترین اقیانوس‌های توجیه و اهمیت امریکا قرار داشت، اکنون تبدیل به‌کانون توجه واشنگتن شده است. امریکا در حال حاضر در ازبکستان و قرقیزستان حضور مستقیم نظامی دارد و به‌سرعت

در حال افزایش سطح کمک‌ها و حضور سیاسی خود در منطقه نیز می‌باشد.

د) ملاحظات اقتصادی

از لحاظ اقتصادی دوره پس از حاکمیت کمونیست‌ها و رواج اقتصاد بازار آزاد چندان سودی به حال این منطقه نداشته و بر اساس آمارهای بانک جهانی این منطقه در شرایطی دشوارتر از زمان حاکمیت شوروی قرار دارد. تمامی پنج کشور منطقه در حال حاضر دچار افت شدید در استانداردهای آموزشی و بهداشتی شده‌اند و همچنین کلیه این کشورها به استثنای قزاقستان غنی از نفت مبتلا به کاهش بی‌سابقه تولید ناخالص داخلی شده‌اند. تولید ناخالص ملی در سال ۲۰۰۷ تاجیکستان تنها معادل ۳۸ درصد آن چیزی است که در سال ۱۹۹۰ بود و تولید ناخالص ملی قرقیزستان نیز سه برابر کمتر از میزان مشابه خود در سال ۱۹۹۰ است.^(۳۱)

با این تفاسیر چنین چشم‌اندازی ناامیدکننده است که برخی حضور آمریکا در منطقه را پرتویی از یک نور امیدبخش پیش‌بینی نشده می‌دانند. در حال حاضر آمریکا ۳۰۰۰ نفر از پرسنل خود را در قرقیزستان و ۱۰۰۰ نفر را در ازبکستان نگهداری می‌کند. ایالات متحده همچنین ۵۸۰ میلیون دلار در سال مالی ۲۰۰۲ به این منطقه کمک مالی کرد، که این میزان تقریباً بیش از دو برابر سال گذشته آن بود. علاوه بر این دولت ایالات متحده روابط دیپلماتیک خود با کشورهای منطقه را از طریق به‌کارگیری دیپلمات‌های ارشدش در منطقه و افزایش میزان سطح ملاقات‌های اعضای کابینه و کنگره آمریکا از منطقه گسترش داده است.

آمریکا قصد دارد با این اقدامات، حس اعتماد و امنیت بیشتری را به حاکمان ملی به منظور قبول مخاطرات بیشتر در راه اصلاحات در کشورهای خود القا نماید و به آنها بفهماند که در راه پیشبرد اصلاحات، دولت ایالات متحده همراه و پشتیبان آنان است. در چنین شرایطی آنچه که به‌طور عینی موجب تغییر یا بهبود شرایط منطقه می‌شود، تغییر در میزان شدت فقر در منطقه است. در حال حاضر، بیش از دوسوم مردم تاجیک با درآمدی کمتر از دو دلار در روز زندگی می‌کنند، در قرقیزستان تقریباً نیمی از جمعیت در این سطح زندگی می‌کنند و یک‌سوم جمعیت ازبکستان نیز پایین‌تر از میزان رسمی اعلام شده در خط فقر به‌سر می‌برند.

بنابراین دولت‌های آسیای مرکزی با پنج چالش بنیادین روبه‌رو هستند: هویت، توسعه، آب، مرزها و امنیت. آینده آسیای مرکزی در حال حاضر در گرو توسعه اقتصادی این منطقه است. غربی‌ها بیش از ده سال است که سعی خود را برای پاشیدن بذرهای بازار آزاد در منطقه انجام داده‌اند. کارشناسان غربی نیز بهره‌برداران ملی وعده داده‌اند که اگر اصلاحات لازم در این کشورها صورت پذیرد، سرمایه‌های سرمایه‌گذاران غربی به‌سوی این منطقه سرازیر خواهند شد. اما انتظار برای سرمایه‌گذاری عمده توسط غربی‌ها در منطقه آسیای مرکزی در حال حاضر بسیار اندک است. دور از دسترس بودن منطقه، بازار چند تکه و غیرمنسجم و آینده نامطمئن از دلایل عدم تمایل به سرمایه‌گذاری در این منطقه، توسط غربی‌هاست.

البته قزاقستان غنی از نفت و ترکمنستان سرشار از گاز از این قاعده مستثنی هستند. همچنین منابع زیرزمینی اندکی نیز در قرقیزستان و تاجیکستان که یکی از دو کشور کاملاً محصور در خشکی هستند، وجود دارد. اما

کشورهای منطقه امید آن دارند که اقتصاد بازار آزاد هرچه زودتر جای خود را به یارانه‌هایی دهد که زمانی مسکو به منطقه سرازیر می‌کرد و مرهمی بود بر اقتصاد بیمار این کشورها که در این میان کشورهای قرقیزستان و تاجیکستان بیشترین تمایل را برای آن نشان داده‌اند. قرقیزستان تاکنون تلاش‌های بسیاری برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی (WTO) انجام داده و کوشیده تا اولین کشور منطقه باشد که به سازمان تجارت جهانی می‌پیوندد، اما حقیقت آن است که این کشور فاقد استانداردهای لازم برای عضویت می‌باشد.

اما در میان کشورهای منطقه، ازبکستان شرایط دشوارتری دارد. این کشور اگرچه بیشترین میزان جمعیت در میان پنج کشور منطقه را دارد، اما میزان سرمایه‌گذاری خارجی در آنجا از روند خوبی برخوردار نیست، حتی اگر اصلاحات موردنظر غربی‌ها در آنجا انجام شود. مگر آنکه این کشور راهی برای برون رفتن از حالت انزوای جغرافیایی غیرمعمول خود پیدا کند.

علاوه بر موارد فوق، محصور بودن منطقه و دور از دسترس بودن آن خود تبدیل به عاملی در جهت کند شدن روند توسعه اقتصادی این کشورها شده است. از اینرو نمی‌توان امید داشت که اتخاذ هرچه بیشتر سیاست‌های اقتصادی لیبرال به تنهایی بتواند ضعف‌های منطقه را از لحاظ عدم فراهم بودن فرصت‌های لازم برای سرمایه‌گذاری جبران کند. همچنین جمعیت جوان این کشورها نیز به دلیل آینده نامعلومی که در انتظارشان هست، در وضعیت مبهمی به سر می‌برند. از همین‌رو آنها یا دست به مهاجرت به کشورهای پیشرفته می‌زنند و یا اینکه به سمت باندها و گروه‌های فعال در زمینه جنایات سازمان یافته شده موادمخدر می‌روند. بنابراین در حال حاضر هیچ راه‌گریزی برای بیرون رفتن کشورهای منطقه آسیای مرکزی از مردابی که در آن قرار گرفته‌اند، به جز دو روش زیر وجود ندارد: راه اول، روشی است که در آن یک قدرت خارجی یا مؤسسه بین‌المللی، یارانه‌هایی که از زمان مسکو به این منطقه اختصاص می‌داد، مجدداً برقرار کند، البته به نظر می‌رسد که این روش بیش از اندازه غیرواقعی و ناممکن باشد. راه دوم، گشودن مرزهای این کشورها به‌روزی مسائلی است که موجبات توسعه و پیشرفت اقتصادی در منطقه را فراهم می‌نماید.

چنین همکاری‌هایی بخصوص در بخش‌هایی خاص همچون بحث کمبود جدی منابع آبی، لازم و ضروری می‌باشد، چرا که وضعیت سیستم مدیریت منابع آبی در این منطقه پس از فروپاشی شوروی از گذشته هم بدتر شده و دلیل آن نیز پنج قسمت شدن یک سیستم واحد است که در گذشته وضعیت آب در منطقه را مدیریت می‌کرده است.

مشکل دیگر این منطقه طراحان و ایده‌پردازان حکومت کمونیستی شوروی بودند، چراکه آنها به منطقه آسیای مرکزی به چشم یک کل واحد می‌نگریستند. در یک تصمیم به‌ظاهر منطقی ارجحیت کمی برای سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی تاجیکستان و قرقیزستان قائل شدند، چراکه از نظر آنها با وجود اینکه آب زیادی در این منطقه جریان دارد، اما زمین این منطقه برای کشاورزی نامرغوب است.

اما در مقابل، تصمیم‌گیرندگان شوروی سابق، منطقه سفلی در آسیای مرکزی یعنی جایی که زمین‌های آن قابلیت‌های لازم برای کشت محصول را دارد برای توسعه کشاورزی مناسب دیده و این منطقه، منطقه‌ای است که با وجود زمین مستعد به کشاورزی از کمبود منابع آبی رنج می‌برد.

با وجود زمین مستعد به کشاورزی از کمبود منابع آبی رنج می‌برد.

امروزه دولت‌های تاجیکستان و قرقیزستان که منابع آبی منطقه از اراضی آنها جریان پیدا می‌کند و بخش عمده این منابع در اختیار آنهاست، به‌نوعی خود را پاسدار و نگهبان این آب می‌دانند، آبی که برای همسایگان آنها از نقشی حیاتی برخوردار است. از اینرو بارها به تاجیکستان و قرقیزستان توصیه شده که برای استفاده از منابع اندک آبی منطقه سازوکاری برقرار نمایند تا همسایگان آنها نیز بتوانند به‌نحو مطلوبی از منابع آبی موجود در منطقه استفاده کنند و تنها منافع خود را مدنظر قرار ندهند.

اما در مقابل، دیدگاه این دو کشور در همین رابطه بر این استدلال استوار بوده که کشورهای مجاور آنها به‌دلیل اینکه تا پیش از فروپاشی شوروی همواره آب را بدون پرداخت بهای لازمه آن به‌دست می‌آوردند که درست نبوده و لذا رهبران این کشورها باید بدانند که اوضاع کنونی با گذشته تفاوت کرده و آنها باید بهای آب موردنیاز خود را بپردازند.

از سوی دیگر، عواملی از قبیل مستعمل بودن تجهیزات بهره‌برداری از آب، هدر رفتن منابع آبی از طرق مختلف و تبخیر بیش از معمول آب به‌بحران آب در منطقه دامن زده‌اند، البته مصرف آب در این منطقه با رشدی ۱۵۰ درصدی مواجه شده است.

با توجه به مطالب فوق، ملاحظاتی چند قابل توجه است که مهمترین محورهای آن عبارتند از: کاهش وابستگی به‌نفت خلیج فارس در دراز مدت؛ احداث و اکتشاف حوزه‌های جدید نفت و گاز و خطوط انتقال آنها به بازارهای مصرف، بازاری برای کالاهای مصرفی در رقابت با چین و دیگر کشورهای منطقه که به تشریح پیرامون آنها خواهیم پرداخت:

۱- جستجوی ذخایر استراتژیک جدید و جایگزین

با توجه به تشدید بحران خاورمیانه و روند رو به‌رشد نارضایتی عرب‌ها از آمریکا، آسیای مرکزی اکنون برای کشورهای غربی بسیار بااهمیت است. مقایسه ذخایر دو منطقه خلیج فارس و آسیای مرکزی ما را در امکان‌سنجی تحولات منطقه‌ای در آینده‌ای نزدیک راهنمایی می‌کند: حدود ۶۷۹ میلیارد بشکه نفت (۷۵ درصد ذخایر شناخته شده جهان) و ۳۵ درصد ذخایر گاز دنیا در منطقه خلیج فارس قرار دارد. از سوی دیگر، براساس جدیدترین مطالعات صورت گرفته، برآورد می‌شود که ذخایر واقعی نفت قفقاز و آسیای مرکزی به ۲۳۵ میلیارد بشکه برسد که در صورت تحقق، این مسئله نشان می‌دهد که آسیای مرکزی دومین منطقه مهم منابع انرژی در دنیاست. ذخایر گاز منطقه آسیای مرکزی و قفقاز حدود ۳۴ درصد ذخایر جهان را تشکیل می‌دهد و بنابراین، آسیای مرکزی و خلیج فارس از نظر ذخایر گاز تفاوتی با هم ندارند.

اسپنسر آبراهام^۱، وزیر انرژی آمریکا، روز ۲۰ ژوئن ۲۰۰۲ در مقابل اعضای کمیته امور بین‌الملل مجلس نمایندگان تأکید کرد که در سال ۲۰۲۰ واردات از منطقه خلیج فارس حدود ۶۲ درصد نیاز آمریکا را در بر می‌گیرد. در این میان، اروپا شاید بیش از آمریکا به خلیج فارس وابسته است. کارشناسان معتقدند که در سال ۲۰۳۰ اروپا مجبور خواهد بود تا ۹۲ درصد نفت و ۸۱ درصد گاز مصرفی خود را از این منطقه تهیه کند. مقامات اداره ملی انرژی آمریکا این وضعیت را «تهدیدی برای امنیت ملی» ارزیابی کرده‌اند و به‌دنبال بهره‌برداری از منابع جدید نفت و گاز حتی در صورت امکان

در داخل خاک آمریکا هستند.

در حال حاضر، آمریکا می‌کوشد تا نفوذ خود را در این منطقه بسط دهد و نقش بیشتری ایفا کند. بهره‌برداری از منابع نفتی، ایجاد پالایشگاه، ساخت تجهیزات و نیاز مالی این کشورها به آمریکا فرصت می‌دهد تا با استفاده از شیوه‌های ارزان‌قیمت و فریبنده کمک‌های مالی، جای پای خود را در منطقه آسیای مرکزی محکم کند. منابع انرژی و ذخایر نفت و گاز در آسیای مرکزی آن قدر برای آمریکا اهمیت دارد که حتی حاضر می‌شود به ترکمنستان (با وجود سابقه همکاری این جمهوری با طالبان و نیز خودداری عشق‌آباد در همکاری با آمریکا در جریان مبارزه با تروریسم در افغانستان) کمک مالی کند.

داشتن نوار ساحلی در دریای مازندران، وجود ذخایر نفت و گاز و نیاز این کشور به سرمایه‌گذاری خارجی برای استخراج این منابع از محدوده آبی ترکمنستان، از انگیزه‌های آمریکا برای کمک به این کشور به‌شمار می‌رود، ضمن اینکه تقویت مناسبات آمریکا با ترکمنستان می‌تواند عاملی برای ورود مؤثرتر واشنگتن در معادلات دریای مازندران در آینده باشد. قابل توجه است که ذخایر گاز ترکمنستان به ۲۱ میلیارد مترمکعب می‌رسد و از این حیث، چهارمین ذخایر بزرگ گاز جهان را در اختیار دارد.^(۳۴)

از سوی دیگر، بی‌توجهی آمریکا در کمک مالی به قزاقستان در راستای همین هدف قابل ارزیابی است. لاینحل ماندن مسئله قوانین مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی و نیز روشن نبودن چگونگی میزان پرداخت مالیات شرکت‌های آمریکایی می‌تواند از اقدامات تنبیهی آمریکا و بی‌توجهی این کشور به قزاقستان در اعطای کمک‌های مالی باشد. اما از همه مهم‌تر رفتار رهبران قزاقستان در ممنوعیت صادرات نفت به آمریکا، روشن نبودن وضعیت همکاری و مشارکت قزاقستان در انتقال نفت از خط لوله نفت باکو - جیهان در کنار نام بردن از ایران به‌عنوان یکی از جایگزین‌های انتقال نفت قزاقستان به بازارهای مصرف می‌تواند از علل بی‌مهری آمریکا به دولت آستانه باشد. علاوه بر این، همکاری برخی مقامات نظامی و امنیتی قزاقستان در انتقال ۴۰ فروند جنگنده میگ به کره شمالی را نمی‌توان نادیده گرفت، بخصوص که به این مجموعه باید اقدام آمریکا در قرار دادن قزاقستان در گروه کشورهای قادر به تولید سلاح بیولوژیک را نیز اضافه کرد.

همچنین به‌شواهد مذکور این مسئله را نیز باید افزود که ذخایر این منطقه از آن کشورهایی است که بیشترشان عضو اوپک نیستند و اغلب از نظر سیاسی، جهت‌گیری‌های غرب‌مدارانه دارند. به‌صحنه آوردن نفت خزر می‌تواند موجب تضعیف پایه‌های سلطه اوپک و به‌تبع آن، اعمال فشار بر سیاست‌های قیمت‌گذاری عربستان سعودی و سایر کشورهای عضو اوپک و در نهایت، کاهش جهانی قیمت نفت شود. با توجه به‌اینکه ۶۵ درصد ذخایر نفت جهان در منطقه خاورمیانه قرار دارد و از این میزان، حدود ۲۵ درصد آن، یعنی ۲۶۱ میلیارد بشکه در عربستان سعودی موجود است، از نظر دولت آمریکا، بیش از ۲۰۰ میلیارد بشکه نفت دریای خزر و آسیای مرکزی می‌تواند جایگزینی بسیار مطلوب باشد. وارد شدن ۱۰ میلیون بشکه نفت در روز به آمریکا که حدود ۱/۷ میلیون بشکه آن از عربستان سعودی تأمین می‌شود، برای دولتمردان آمریکا چاره‌ای جز آن باقی نگذاشته که برای دستیابی به بالاترین میزان امنیت اقتصادی و بالطبع، امنیت سیاسی و نظامی، حضور در منطقه دریای خزر را الزامی بدانند. با توجه به‌اینکه

نیمی از افزایش استخراج نفت در جهان در دهه ۹۰ را آمریکا به‌صرف رساند، این کشور از حامیان اصلی ایجاد خطوط شرقی - غربی برای انتقال نفت به‌بازار آزاد است و در این زمینه، احداث خط لوله غیراقتصادی، اما پراهمیت و سیاسی «باکو - تفلیس - جیهان» از حوزه «آذری»، «چراغلی» و «گانچلی» در اولویت‌های سیاست آمریکا در منطقه دریای خزر قرار گرفته است.

۲- سیاست خطوط انتقال انرژی

با توجه به‌محصور بودن بیشتر کشورهای حوزه اوراسیا و دسترسی نداشتن آنها به‌آب‌های گرم، چگونگی انتقال نفت و گاز و عبور خطوط لوله از کشورهای همسایه برای رساندن نفت و گاز به‌بازارهای بین‌المللی و کشورهای مصرف‌کننده، به‌یکی از جنجالی‌ترین بحث‌های سیاسی و نفتی دنیا تبدیل شده است و از این رهگذر هر یک از کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ می‌کوشند تا از این امر بهره‌برداری سیاسی و اقتصادی کنند، به‌طوری که باید گفت این موضوع به‌یک بازی سیاسی تبدیل شده است. بازیگران این میدان، جوانب متعددی را برای ترسیم وضعیت عبور خطوط لوله مدنظر دارند که به‌طور خلاصه به‌شرح زیر می‌باشد:

الف) آمریکا از خط باکو - جیهان پشتیبانی می‌کند که این حمایت به‌منظور فشار بر روسیه و در انزوا قرار دادن ایران است.^(۳۵)

ب) آذربایجان در روابط سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی خود با ایران، ترکیه، روسیه و آمریکا از مسیر اصلی انتقال نفت به‌مثابه ابزاری برای اهداف سیاسی و امنیتی خود بهره‌برداری می‌کند، هر چند تنوع خطوط لوله نفت برای این کشور انتخابی بهینه است، اما با وجود این، هنوز در این باره به‌نتیجه قطعی نرسیده و یا اینکه ترجیح می‌دهد این بازی سیاسی را ادامه دهد.

ج) دولت قزاقستان با اعلام سیاست قاطع خود در تنوع مسیرهای صادراتی، اولویت خود را نسبت به‌ساخت، بهره‌برداری و سرمایه‌گذاری در مسیرهای مختلف در پرده ابهام باقی گذاشته است.

د) روسیه در سیاست خود می‌کوشد تا بین رژیم حقوقی دریای خزر و عبور خط لوله از سرزمین خود با توجه به‌مسائل امنیتی تعادل برقرار کند. با این حال، حاضر نیست موقعیت فعلی خود را به‌سادگی و به‌نفع تنوع خطوط صادراتی از دست بدهد.

ه) ایران بر این باور است که انتخاب‌ها باید بر مبنای اصول اقتصادی صورت پذیرد. بنابراین، تنوع خطوط صادراتی برای انتقال نفت و گاز، سیاست اقتصادی اجتناب‌ناپذیری است، اما در این مسیر اولویت‌هایی نیز هست که باید رعایت شود.

و) شرکت‌های بین‌المللی نفتی کم‌وبیش سیاستی همانند سیاست ایران را در پیش گرفته‌اند، اما برخی از آنها به‌اجبار از سیاست‌های دولت‌های خود تبعیت می‌کنند و برخی دیگر خود به‌تنهایی تصمیم‌گیرنده نیستند، بلکه حرکت‌های منطقه در تصمیم‌گیری آنها دخالت دارد.^(۳۶)

ز) در هر صورت، مسئله انتقال انرژی از منطقه خزر، حوزه آسیای مرکزی و قفقاز از چالش‌های اساسی این

منطقه به‌شمار می‌رود که قدرتهای غربی بخصوص امریکا همواره درباره آن طرح‌هایی ارایه کرده و یا می‌کنند.

۳- تسلط بر بازار سرمایه و بازار مصرف منطقه

تجربه نشان داده است که هرگاه علایم رکود اقتصادی در امریکا ظاهر شده، به‌دنبال آن بحران‌های بین‌المللی و جلب افکار عمومی نیز به‌وجود آمده است. اگر چه ابعاد حوادث ۱۱ سپتامبر هنوز روشن نشده، اما یکی از علل آن همین مسائل اقتصادی امریکاست که قضیه افغانستان زمینه جدیدی برای فعالیت اقتصادی امریکا فراهم کرده است. مسئله دریای خزر، انتقال گاز از بستر آن و راکد ماندن بسیاری از طرح‌های امریکایی در آسیای مرکزی، همه گویای این واقعیت است که این کشور می‌کوشد تا از این بن‌بست‌هایی یابد. حضور امریکا در منطقه علاوه بر حضور نظامی بر روی فعالیت این کشور در مسائل اقتصادی نیز اثر مثبتی می‌گذارد.

اوراسیا، بازار عظیمی در دو قاره آسیا و اروپا به‌وجود آورده که در میان بازارهای اقتصادی نوظهور جهان، اوراسیا از همه بزرگ‌تر است برای سرمایه‌گذاری بسیار پزظرفیت محسوب می‌شود. از یکسو، ظرفیت‌ها و استعداد‌های منطقه و از سوی دیگر، رکود اقتصادی - تاریخی این حوزه در طول سیطره اتحاد جماهیر شوروی موجب شده تا هم شرکت‌های سرمایه‌گذاری خارجی حریصانه به این منطقه نظر افکنند و هم دولت‌های محلی در رقابتی آشکار به‌دنبال راهکارهای مناسب و سودآور برای جبران رکود و عقب‌ماندگی اقتصادی خود باشند. در این خصوص، اقدامات فراوانی در زمینه سرمایه‌گذاری در اوراسیا صورت گرفته که نشان‌دهنده اهمیت روز افزون این منطقه است. از جمله این اقدامات می‌توان به «برنامه اینوگیت»، «برنامه فار»، «برنامه تسیس»، «برنامه تراسیکا» و «موافقت‌نامه فراگیر» اشاره کرد.

برنامه اینوگیت در سال ۱۹۹۵ با کمک هشت کشور آغاز به کار کرد و هم‌اکنون بیش از پنجاه هیأت از نمایندگان کشورها و مؤسسات مالی و سایر سازمان‌های بین‌المللی در آن فعالیت دارند. دو هدف اصلی این برنامه، عرضه نفت و گاز دریای خزر به مشتریان اروپایی و کشورهای اطراف دریای سیاه و جذب سرمایه‌گذاری بین‌المللی برای نوسازی و توسعه شبکه‌های نفت و گاز است.

در سال ۱۹۹۷ موافقت‌نامه فراگیر را نیز که کاری بنیادی است، سران کشورهای ارمنستان، آذربایجان، روسیه سفید، گرجستان، قزاقستان، تاجیکستان، ترکمنستان، اوکراین، ازبکستان، مولداوی و رومانی با هدف بررسی طرح‌های سرمایه‌گذاری مقدماتی جهت تسهیل عبور نفت و گاز از مرزهای کشورهای این منطقه می‌تواند از آنها عبور کند، امضا کردند. (۳۷)

اما اهم محورهای عمده سیاست خارجی امریکا در منطقه آسیای مرکزی عبارتند از:

- ۱- جلوگیری از بسط نفوذ ایران در منطقه؛
- ۲- ارایه الگوی حکومتی موردنظر غرب به کشورهای منطقه؛
- ۳- مقابله با اسلام‌گرایی؛
- ۴- اشاعه نظام اقتصاد بازار آزاد در منطقه؛
- ۵- جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای؛

- ۶- کنترل بحران‌های منطقه‌ای به‌ویژه منازعات قومی - سرزمینی و مدیریت آنها جهت ثبات لازم منطقه؛
- ۷- دسترسی آسان به منابع هیدروکربنی و به‌طور کلی بازار مواد خام منطقه؛
- ۸- حمایت از حقوق بشر و دموکراسی و حفاظت از محیط‌زیست جهانی؛
- ۹- جلوگیری از ظهور دوباره توسعه‌طلبی ایدئولوژیک یا رادیکالی روسیه که می‌تواند مهیاکننده زمینه بازگشت مجدد جهان به رقابت تسلیحات هسته‌ای شود؛
- ۱۰- محدود نمودن چین و توسعه نفوذ اسرائیل در منطقه. (۳۸)

البته توجه به‌این نکته ضروری است که امریکا در حضور بلندمدت در آسیای مرکزی با دشواری‌هایی مواجه خواهد بود. این موضوع در نوع نگرش مبتنی بر همکاری بلندمدت کشورهای منطقه با امریکا مؤثر خواهد بود، ضمن اینکه امریکا برای جلب اعتماد روس‌ها؛ در همکاری با امریکا در مواردی مجبور به اعطای امتیازاتی گردیده که برخی از این امتیازات نوعاً در بلندمدت می‌تواند با طراحی روس‌ها دشواری‌هایی را برای حضور امریکا در آسیای مرکزی و قفقاز فراهم سازد. برخی از عواملی که به‌شکل ساختاری در رابطه با حضور بلندمدت امریکا در منطقه می‌تواند مشکل‌آفرین باشد، عبارتند:

ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی باقیمانده از دوران شوروی، حضور نظامی و سنتی روسیه در منطقه و وابستگی‌های اقتصادی و نظامی به‌این کشور، نگرانی‌های چین و روسیه و همکاری این دو کشور در قالب دو و چندجانبه مانند پیمان شانگهای^۱، تفاوت‌های فرهنگی کشورهای منطقه با غرب و امریکا. برخی امتیازات اعطایی از سوی غرب و امریکا که در ارتقای بالقوه توان آتی روسیه در تحولات منطقه مؤثر خواهد بود، عبارتند از:

عضویت ویژه روسیه در ناتو در قالب فرمول ۱۹+۱، عضویت در تشکل اقتصادی ۸ کشور صنعتی، تسویه حساب بدهی‌های روسیه به‌محافل مالی غرب، نوسازی تکنولوژی‌های موجود در روسیه، تعیین جایگاه جدیدی برای روسیه در فرآیند جهانی، تولید و فروش نفت و گاز، حذف طالبان و استقرار ثبات در منطقه، ایجاد محدودیت برای چین در نفوذ به منطقه آسیای مرکزی.

سیاست خارجی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر

عمده‌ترین جریان سیاسی مؤثر در ساخت تصمیم‌گیری امریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر در تقابلی است که میان محافظه‌کاران سنتی و محافظه‌کاران نوین در ساخت قدرت در امریکا ایجاد گردید. گرچه این تقابل در دهه ۸۰ میلادی به‌بعد در دوران حکومت ریگان آغاز شد و با توجه به‌سابقه تاریخی آن در دهه ۶۰ میلادی به‌بعد به‌یک

۱. گروه شانگهای در سال ۱۹۹۶ با عضویت کشورهای چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان تشکیل گردید و ازبکستان نیز بعداً به‌آن پیوست. هرچند هدف اولیه گروه شانگهای بحث و بررسی درباره مسائل مرزی میان چین و همسایگان تازه مستقل آن عنوان شده بود، اما با گذشت زمان، اهداف و برنامه‌های اقتصادی و امنیتی در آسیای مرکزی مخصوصاً در مورد افغانستان و افراط‌گرایی اسلامی باعث علاقمندی بیشتری از سوی اعضای این سازمان شد. در اجلاس سران این گروه که مرکب از رؤسای جمهور کشورهای روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان در روزهای ۱۶ و ۱۷ خردادماه سال ۱۳۸۱ در سنت پترزبورگ برگزار گردید، سند موسوم به «منشور اساسنامه» آن به‌امضا رسیده و نام این تشکل به‌سازمان همکاری شانگهای تغییر یافت.

موضوع قابل توجه تبدیل شد، اما امروزه این تقابل تا حدی پیش رفته که کیسینجر، پدرخوانده محافظه کاران سنتی به شدت تحت فشار قرار گرفته است.

مدل مورد پذیرش محافظه کاران سنتی و یا به تعبیر دیگر واقعگرایان از اندیشه افرادی مانند پال کندی^۱، هنری کیسینجر^۲ و ریچارد هاس الهام می‌گیرد. در این دیدگاه اعتقاد بر آن است که باید عملیات مستقیم آمریکا در جهان را محدود کرد و با سود جستن از متحدان و سپردن نقش به آنها، قدرت آمریکا را به عنوان رکنی از نظام چندقطبی در جهان تثبیت نمود. واقعگرایان بر این عقیده‌اند که برای بررسی وقایع بین‌المللی باید وجود کشورهای مستقل و آنارشسیسم حاکم بر روابط بین‌الملل را مورد توجه قرار داد. ساختار جهان چندملیتی است و اعضا به هم وابسته‌اند و این وابستگی و همبستگی آنهاست که موجب از بین رفتن مناقشات در روابط بین‌الملل و آنارشسیسم حاکم بر آن می‌شود.

اما از نگاه محافظه کاران نوین که متأثر از اندیشه افرادی چون برژینسکی^۳، هانتینگتون^۴، کینگریچ^۵ هستند، دیدگاه محافظه کاران سنتی فاقد کارایی است. از این دید، اروپا متحد اصلی آمریکا از ظرفیت کافی برای مشارکت در قدرت بلامنازع آمریکا برخوردار نیست. استراتژی این دیدگاه اجرای دکترین امپریالیسم خیرخواهانه می‌باشد که برخی از سرفصل‌های مهم آن عبارتند از:

(الف) تحریک در مناطق ژئوپلیتیک و افزایش توان آمریکا برای فایق آمدن بر ناهمگونی ژئوپلیتیک در درازمدت و برداشتن سدها و موانع دسترسی آمریکا به منابع انرژی؛

(ب) نفی همگرایی با هم‌پیمانان سنتی و عملکرد یک‌جانبه در عرصه بین‌المللی؛

(ج) نادیده گرفتن نقش سازمان ملل و تضعیف قدرت آن؛

(د) مطرح کردن اهمیت قدرت نظامی برای حل مشکلات دنیا؛

(هـ) خروج از پیمان‌های بین‌المللی نظیر: ABM^۶، دیوان کیفری بین‌المللی.

بر این اساس موضوع اقدام مستقیم نیروهای تنها ابرقدرت نظامی جهان یعنی آمریکا در کانون‌های مهم و حیاتی جهان موضوعیت می‌یابد و این مهم در صورتی می‌تواند محقق گردد که در تعالیمی آشکار با رقیب دیرینه و سابق نظامی آمریکا و بر اساس تهدیدات مشترک شکل گیرد.

پس از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر در واشنگتن و نیویورک و متعاقب آن حمله نیروهای آمریکا و انگلیس به افغانستان و سرنگونی دولت طالبان و در راستای تکمیل استراتژی مبارزه با تروریسم توسط آمریکا و نیروهای متحدین، بخشی از این نیروها در آسیای مرکزی (در پیرامون منطقه عمومی دره فرغانه و همجوار با افغانستان که از کانون‌های حمایت از رادیکالیسم اسلامی محسوب می‌گردید) و در پایگاه‌هایی در کشورهای قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان مستقر گردیدند.

1. Paul Kenedi
2. Henri Kiseinjer
3. Brigenski
4. Huntington
5. Kingrich
6. Anti Ballistic Missiles (موشک‌های ضدبالستیک)

استقرار این نیروها که ویژگی مشترک آنها در تبعیت از سرفرماندهی ناتو بود، در منطقه‌ای که بر اساس تعریف سنتی روس‌ها حوزه «خارج نزدیک» آنها در اولویت‌های سیاست خارجی روسیه قرار می‌گرفت و ارزش سوق الجیشی و استراتژیک بسیار بالایی داشت، شگفتی‌ساز بود. این موضوع بعدها در خصوص استقرار نیروهای امریکا در گرجستان به‌منظور آموزش نیروهای گرجی در مبارزه با تروریسم و اتخاذ مواضع معتدل در این رابطه، شگفتی ناظران را دو چندان ساخت. اما برای تحلیلگرانی که موضوع روابط روسیه - امریکا و تحولات داخلی این دو کشور و سیر مناسبات و همکاری‌های دو کشور را تعقیب و پیگیری می‌نمودند، موضوع قابل پیش‌بینی بود. به‌ویژه از آن جهت که با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین و اتخاذ سیاست‌های واقع‌گرا در اداره کشور و خصوصاً ایدئولوژی‌زدایی از سیاست خارجی و تعریف جدید از منافع ملی و تصویب دکترین‌های جدید در ابعاد اقتصادی، سیاسی، امنیتی و نظامی، روسیه جایگاه جدید خود را در نظام بین‌الملل تعریف نمود. بر این اساس بهترین گزینه برای روس‌ها پرهیز از رقابت و تخصیص منابع و امکانات کشور در امر توسعه و بازسازی اقتصاد و گرفتن سهم مطلوب (و نه ایده‌آل) در ساخت اقتصاد بین‌الملل از جمله اقتصاد انرژی^(۳۹)، تجارت جهانی، همسازی و اخذ تکنولوژی‌های نوین بود.

بنابراین اتخاذ رهیافت جدید از سوی امریکا و متقابلاً روسیه که منجر به تقویت برخی از مبانی جهانی شدن در عرصه تحولات بین‌المللی گردیده، موجب همکاری دو طرف در برخی امور شده است. برخی از بسترهای همکاری روسیه و امریکا در آسیای مرکزی و قفقاز را می‌توان به‌قرار زیر بیان نمود:

- ۱- مدیریت بحران‌ها (آنچه برای روسیه در این راستا اهمیت حیاتی دارد، به‌دست آوردن پوشش حمایت غرب در مبارزه با چریک‌های جدایی‌طلب و اسلامگرایی چچن می‌باشد).
- ۲- مبارزه با توسعه اسلامگرایی رادیکال و دیگر مظاهر افراط‌گرایی.
- ۳- همکاری در عرصه انرژی به‌عنوان تقویت زیرساخت‌های اقتصادی به‌ویژه در ابعاد اقتصاد انرژی و کنترل بر منابع سوخت‌های فسیلی موجود در منطقه (برای امریکا، تعریف رقیب مؤثر و برای روسیه دستیابی به‌حداکثر کنترل خطوط انتقال نفت و نیز جذب سرمایه‌گذاری غرب برای نوسازی ساختار صنعت نفتش اهمیت زیادی دارد).

۴- مبارزه مشترک در زمینه تروریسم^۱

۵- کنترل بیشتر بر رفتار برخی از بازیگران مؤثر منطقه‌ای، نظیر چین و ایران که به‌دلایل مختلف ساختاری این دو کشور از توان نسبتاً بالایی برای گسترش روابط خود با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز برخوردارند. از دیدگاه روسیه، توسعه حضور امریکا در منطقه می‌تواند منجر به تقویت پیوندهای این دو کشور با روسیه گردد. این موضوع در طراحی مکانیسم مدیریت تحولات آسیای مرکزی و قفقاز توسط روسیه می‌تواند

۱. ایگور ایوانوف در این رابطه در مصاحبه با نشریه نیویورک تایمز در ۲۷ ژانویه ۲۰۰۲ می‌گوید: «ضروری‌ترین وظیفه ما تقویت ائتلاف ضدتروریستی در جهان می‌باشد. فقط با چنین ائتلافی است که می‌توان موانع عمده و لازم را در حیطه فعالیت‌های تروریستی ایجاد نمود و امکان خارج ساختن تروریست‌ها را از آخرین لانه‌هایشان امکان‌پذیر ساخت. همبستگی فعلی علیه تروریسم شانس بی‌نظیری را در آغاز ایجاد یک سیستم مطلوب امنیتی بین‌المللی در قبال تهدیدات در قرن ۲۱ ایجاد می‌کند. همکاری روسیه و امریکا می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد چنین سیستمی ایفا نماید.

قابلیت‌های این کشور را ارتقا بخشد.^(۴۰)

۶- تأمین اولویت‌های کشورهای آسیای مرکزی که برخی از این اولویت‌ها عبارتند از: ضعف اقتصادی و نیاز به کمک‌های مالی در کشورهای آسیای مرکزی، خروج از چتر سلطه روسیه (نیاز به حضور یک قدرت بزرگ جهت ایجاد تعادل با روسیه)، نیاز و ضرورت اصلاح ساختارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی، دفع تهدیدات از ناحیه گروه‌های اسلام‌گرا و بنیادگرا. هرچند این متغیر به‌عنوان یک تسهیل‌کننده حضور آمریکا در آسیای مرکزی عمل نمود. اما، در عین حال در بطن خود می‌تواند زمینه‌های آینده محدودیت‌زا برای ادامه حضور آمریکا در منطقه محسوب گردد و به‌نگرانی‌های روسیه و برخی از کشورهای دیگر در منطقه منجر شود.

تحلیل محتوایی استراتژی آمریکا در آسیای مرکزی

فقدان چارچوبی برای همگرایی آسیای مرکزی با جامعه بین‌الملل از جمله ناتو یا «سازمان امنیت و همکاری اروپا» که از طریق آن آمریکا بتواند منافع خود را ارتقا دهد، قید و مانعی در مقابل توان آمریکا برای اعمال نفوذش و مقابله با چین و روسیه است. به‌واسطه فقدان چنین چارچوبی، واشنگتن جهت ارتقای روابط دوجانبه با کشورهای منطقه در محدودیت قرار دارد. این وضعیت، اهرم آمریکا برای فعالیت در منطقه را محدود می‌نماید. از اینرو آمریکا جهت ارتقای ثبات بلندمدت از طریق اصلاحات سیاسی و اقتصادی در آسیای مرکزی در تکاپوست. اما نخبگان رهبری آسیای مرکزی در مخالفت با چنین اصلاحاتی متفق بوده، اگر چنانچه هزینه ثبات بلندمدت در منطقه برابر با از دست دادن قدرتشان باشد.

در آسیای مرکزی، پیشنهادهای آمریکا در مورد همکاری‌های امنیتی و اقتصادی در قبال اصلاحات اقتصادی و دموکراتیزه شدن، اهدافی را برای ۱۵ سال آینده به‌دنبال دارد که با نیت آمریکا در ۱۵ سال گذشته پس از استقلال کشورهای منطقه متفاوت است. ارتقای دموکراسی و رعایت موازین حقوق بشر که در رأس دستور کار آمریکا در آسیای مرکزی قرار دارد، برای نخبگان داخلی غیرقابل قبول بوده، چرا که بقای آن رژیم‌ها را به‌خطر خواهد انداخت. از اینرو آسیای مرکزی زمینه‌ای نامساعد و بی‌حاصل را جهت دموکراسی ارایه نموده و تلاش‌های آمریکا برای ارتقای دموکراسی احتمالاً با شکست مواجه می‌گردد.

برای نخبگان رهبری منطقه، آزمایش بزرگ بعدی تغییر و تحول در جانشینی رهبران می‌باشد. کشورهای آسیای مرکزی هنوز اغلب از طرف رهبران دوره شوروی اداره می‌شوند، کسانی که رژیم‌ها را به‌شخص خود وابسته نگاه داشته و توان خود را برای باقی ماندن در قدرت همراه با فقدان یک سازوکار جانشینی روشن و مشخص به‌کار برده‌اند. کنار رفتن نهایی این رهبران از صحنه، بی‌ثباتی کشورهایشان را به‌دنبال داشته و این بی‌ثباتی به‌سادگی به کشورهای همسایه سرایت نموده، چنانچه آوارگان جنگ داخلی تاجیکستان در دهه ۹۰ از تاجیکستان به‌افغانستان پناهنده شدند. از دیدگاه نخبگان محلی در رابطه با موضوع جانشینی برای رهبران آسیای مرکزی اکنون زمانی مناسب جهت سست کردن قبضه قدرت نیست.

تجربه آسیای مرکزی در زمینه مسئله جانشینی رهبران به‌دو مورد مشخص محدود می‌گردد: جنگ داخلی تاجیکستان و انقلاب لاله‌ای قرقیزستان.

حاکمان سالخورده منطقه آسیای مرکزی، آزادسازی سیاسی را به‌عنوان دستورالعملی در جهت خودکشی سیاسی

علاوه بر این، منطقه آسیای مرکزی با چنان بعد مسافتی، هیچگونه پیوند فرهنگی و تاریخی با امریکا نداشته و مقامات سیاسی امریکا مجبور نیستند این ارتباطات را در مرتبه اولویت سیاست خارجی خود قرار دهند. اهمیت آسیای مرکزی به‌عنوان جای پای به‌سوی افغانستان بلافاصله پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر آشکار شد. وقوع بحرانی در یک کشور آسیای مرکزی با وجود مجاورت آسیای مرکزی با ایران اثر مستقیمی بر ایران ندارد، در حالی که حضور امریکا در افغانستان، عراق و خلیج فارس تداوم داشته و امریکا روابط امنیتی نزدیکی با جمهوری آذربایجان دارد.

آسیای مرکزی در زمینه روابط امریکا با دو قدرت بزرگ اوراسیایی یعنی چین و روسیه اهمیت پیدا نمود. مجاورت آسیای مرکزی با چین در موضوع بروز تنش‌ها با پکن تعیین‌کننده است. نگرانی‌های روسیه در مورد نفوذ و حضور امریکا در آسیای مرکزی مسلماً به‌واسطه سوءظن‌های مربوط به مقاصد امریکا در مقابل روسیه است. همچنین سیاست دفاع موشکی ضدروسیه از سوی امریکا، نگرانی‌های روسیه را تشدید می‌نماید.

نگاهی منطقی به‌وضعیت روابط روسیه و امریکا تعجبی را برمی‌انگیزد که کنترل آسیای مرکزی یا حضور نامحدود امریکا در آسیای مرکزی چه مزیت‌هایی را برای امریکا (در قبال روسیه) حاصل می‌نماید. با این وجود، مخالفت روسیه با تداوم حضور امریکا در آسیای مرکزی می‌تواند به یک موضوع مجادله‌برانگیز مبدل شود، به‌ویژه اگر نفوذ روسیه در منطقه، امریکا را در نیل به‌اهدافش در افغانستان باز دارد یا به‌مخاطره افکند.

اهمیت آسیای مرکزی برای امریکا فراتر از تلقی به‌عنوان جای پای به‌سوی افغانستان و همسایه چین و روسیه می‌باشد. امریکا به‌عنوان قدرت مطلق جهانی با منافع جهانی، مسئولیت‌های جهانی دارد و به‌سادگی نمی‌تواند آسیای مرکزی را به‌بهانه یک هدف مایوس‌کننده برای ارتقای دموکراسی در اوراسیا رها نماید. اهمیت این موضوع بیش از اهمیت موضوع «شهروندی جهانی خوب» می‌باشد، این امر در واقع موضوعی مربوط به «منافع خودی» است.

آسیای مرکزی در حیط خلوت اوراسیا بین چین و روسیه فشرده شده و بسیار مهم است که بنا بر تدابیر و تمهیدات خود عمل کند یا با نظارت و مراقبت چین و روسیه رفتار نماید. چین و روسیه تغییر و تحول بلندمدت در منطقه را ضرورت نمی‌دانند. بدون چنین تغییری، می‌توان انتظار داشت بخش‌هایی از آسیای مرکزی نهایتاً سیر قهقرایی به‌سوی موقعیتی شبیه افغانستان دوران طالبان را طی نمایند و منافع امریکا را مورد تهدید قرار داده همسایگان را به‌مخاطره اندازند. به‌عبارت دیگر، اگر امریکا خلاً را بر نکند، دیگران این کار را انجام می‌دهند.

چالش برای سیاست امریکا در آسیای مرکزی آن است که باید نماینده تحول در طولانی‌مدت شود، البته بدون به‌مخاطره انداختن روابطش با قدرت‌هایی که در کوتاه‌مدت موجود می‌باشند، این امر باعث می‌شود تا امریکا دوباره به‌تدریج اعتمادسازی نماید (در مورد ازبکستان محوری‌ترین کشور منطقه این اعتماد از بین رفته بود). همچنین، شرایطی فراهم گردد تا امریکا به‌درکی جدید و فریبنده‌تر از پویایی‌های سیاسی منطقه، ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی منطقه و دورنمای تحول اقتصادی و سیاسی دست یابد.

نتیجه‌گیری

امریکا دارای منافع بسیاری است که اغلب با دیگر کشورها در آن سهیم می‌باشد و در جهت تثبیت منافع خویش

تلاش می‌نماید تا از گسترش تسلیحات هسته‌ای و رشد اسلام سیاسی رادیکال ضد غربی در منطقه جلوگیری نماید. روند مثبت راهبرد توسعه نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی شامل تعمیم و گسترش فضای دموکراسی، رشد حقوق بشر، حفاظت محیط‌زیست جهانی و اقتصاد بازار آزاد است و در این زمینه طوری عمل نموده تا شرایط برای استثمار منابع و مواد خام کشورهای آسیای مرکزی فراهم گردد و از سوی دیگر زمینه برای نفوذ تجارت و سرمایه امریکایی در اقتصاد منطقه مهیا شود.

حوادث یازدهم سپتامبر موجب شد تا آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم که مرکز آن در افغانستان بود، نیروهای بسیاری به منطقه آسیای مرکزی اعزام کند و بخش اعظم حمله نظامی علیه افغانستان را از این منطقه انجام دهد. آمریکا با رضایت ازبکستان و قرقیزستان در این دو کشور پایگاه‌های نظامی تأسیس کرد و اجازه عبور از حریم هوایی کشورهای هم‌چون روسیه، قزاقستان و تاجیکستان را به دست آورد که آغاز نفوذ بیشتر در آینده منطقه بود.

در یک نگاه کلی، آمریکا قصد دارد با حضور در منطقه آسیای مرکزی، کنترل خود را نسبت به رقیب سنتی‌اش - روسیه - افزایش دهد و آن را حفظ کند. آمریکا در دوران جنگ سرد و جهان دوقطبی نیز این هدف را دنبال می‌کرد و با تداوم این کنترل، می‌کوشد تا روسیه را به قدرت تنزل یافته منطقه‌ای تبدیل کند. مسئله بعدی، اهمیت دریای خزر است که به عنوان خلیج فارس دوم مطرح می‌باشد. سومین هدف می‌تواند کنترل جریان‌های اسلامی در کل منطقه باشد. از آنجا که رفتارهای سیاسی متزلزلی در منطقه وجود دارد و پتانسیل مذهبی در منطقه به علت محدودیت‌های دهه‌های گذشته فوران کرده است، مهار نکردن آن امکان دارد در آینده برای سیاست خارجی این کشور مشکل‌ساز باشد، هرچند رشد و فعال شدن تفکر مارکسیستی هم بعید نیست. چهارمین هدف آمریکا، کنترل چین و هند است که مرزهای مشترکی در منطقه دارند یا قابل دسترسی‌اند.

افزون بر این، تقابل با همکاری‌های منطقه‌ای می‌تواند از دیگر اهداف آمریکا در منطقه باشد. غیر از انتقال انرژی از راه ایران در مشارکت‌های منطقه‌ای و سازمان اقتصادی اکو بحث ایجاد محور جدید شمال - جنوب برای اتصال روسیه از طریق منطقه آسیای مرکزی و ایران به هند، دو طرح مهمی می‌باشد که حساسیت‌های آمریکا را برانگیخته است. از سوی دیگر، با توجه به انرژی‌های موجود در منطقه و کنترل احتمالی آمریکا بر آن، تضعیف اوپک که بیشتر یک سازمان همکاری نفتی در حوزه خلیج فارس به شمار می‌آید، هم می‌تواند هدف بعدی آمریکا در منطقه باشد.

سیاستمداران امریکایی امیدوارند که ایالات متحده قادر باشد تا نقشی سازنده و معنی‌دار در کمک به کشورهای آسیای مرکزی داشته باشد، اما تا چه حد بدان نایل گردد، هنوز مشخص نیست.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- شرافت، سعید، "امنیت در آسیای مرکزی"، کتاب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، جلد اول، (تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳)، ص ۸۸.
- ۲- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله، **ملیت‌های آسیای میانه**، (تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۶۷)، ص ۱۹۸.
- ۳- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله، "تکرار بازی بزرگ در آسیای میانه"، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، ش ۲، زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۶.
- ۴- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله، **سیاست و حکومت در آسیای مرکزی**، (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۳)، ص ۲۰۴.
- ۵- عزیز، تهمینه، "استراتژی امریکا در آسیای مرکزی"، **نهیضت**، سال چهارم، شماره سیزدهم، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۰۶-۸۹.
- 6- Shirazi, H. A., "The Role of Islam and Expansion of Islamic Fundamentalism in The Domestic Environment of Central Asia", **Toronto Studies in Central and Inner Asia**, No. 7, April 2005, p. 14.
- ۷- شفییعی، نوذر، «سازمان همکاری‌های شانگهای و نسل سوم منطقه‌گرایی در آسیا»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۵۳، بهار ۱۳۸۵، صص ۶۲-۵۴.
- ۸- دهشیار، حسین، «نگاه استراتژیک امریکا به منطقه خزر»، **روزنامه ایران**، ۸۱/۱۰/۱۲، ص ۵.
- 9- Hill, Fiona, "The Caucasus and Central Asia in U. S. Foreign Policy", **Eurasia Insight**, 2001, p.2.
- ۱۰- **روزنامه ایران**، ۸۲/۱/۲۸، ص ۱۳.
- ۱۱- شافر، برندا، **"قفقاز و ناحیه خزر؛ درک سیاست ایالات متحده"**، ترجمه ملیحه مهدیزاده، حیات نو، ۸۱/۷/۱۰، ص ۸.
- ۱۲- حافظی، حمیدرضا، **"تقویت حضور غرب در آسیای مرکزی اهداف و روندها"**، اداره اول مشترک‌المنافع، ۱۳۸۰/۱۱/۱۵، ص ۶.
- 13- Baran, Zeno, (2004), "**Hizbu-Tahrir: Islamic Political Insurgency**", Washington DC: The Nixon Center, p.12.
- ۱۴- شکاری، عبدالقیوم، "مبارزه با تروریسم و جنبه‌های متعارض آن در آسیای مرکزی"، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۵۶، زمستان ۱۳۸۵، ص ۱۱۱.
- 15- Naumkin, Vitaly, (Spring 2003), "**Militant Islam in Central Asia: The Case of Islamic Movement of Uzbekistan**", Berkly Working Paper Service, p. 17.
- 16- Neil, S. and Mac Farlane, **Western Engagement in Caucasus and Central Asia**, (London: Royal Institute of International Affairs, 1999), pp.1-3.
- 17- Garnett, Sherman, "**The New Central Asia**", Task Force Report, 2000, p.10.
- 18- Woodward, Bob, **Bush at War** (New York: Simon and Shuster, 2003), p. 46.
- 19- Torbakov, Igor, "Uzbekistan Emerges as Russian's New Strategic Bridgehead in Central Asia", See [http:// www. Eurasia net. Org](http://www.Eurasia.net.Org), 14 December 2005.
- ۲۰- امیری، مهدی، "فصلی نوین در روابط امریکا و ازبکستان"، **گزیده تحولات جهان**، شهریور ۱۳۸۱.
- 21- Baran Zeno and Star Fredrick, "**Islamic Radicalism in Central Asia and the Caucasus**", (John Hopkins University, 2005, p. 23.
- 22- Goble, Paul a., "**Back on the Map: The Geopolitics , Central Asia**", No: 2(8), 1997.
- 23- Hunter, Shireen T., "The Muslim Republics of the Former Soviet Union: Policy Challenges for the United States", **The Washington Quarterly**, 15:3 (Summer 1992, p. 62.
- 24- Baabakanov, Umed, (2006), "Anti Terrorism Campaign Bring Dushanbe and Tashkent Together", See <http:// www. Eurasia net. Org>.
- ۲۵- حاتمی، تورج، "تقابل منافع امریکا و روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز"، **روزنامه رسالت**، ۸۱/۵/۲۷.
- ۲۶- ولت، یونگه، "نفث و استراتژی امریکا"، ترجمه عباس فتحزاده، **روزنامه همشهری**، ۸۱/۱۰/۳۰.

27- Cohen, Ariel, "U. S. Policy in the Caucasus and Central Asia", **The Heritage Foundation**, No. 1132, Washington D. C., July 1997, pp.171-173.

۲۸- شنایدر دیترز، وینفرید، «قفقاز جنوبی: درگیری‌های داخلی و منافع خارجی»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۳۹، پاییز ۱۳۸۱، ص ۲۱۱.

۲۹- نوری، علیرضا، «داغستان کانون جدید بحران قفقاز»، **مجله دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها**، شماره ۱۳۱، ص ۵.

۳۰- وحیدی، موسی‌الرضا، «حضور نظامی امریکا در آسیای مرکزی و قفقاز؛ واکنش روسیه»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۳۷، بهار ۱۳۸۱، صص ۹۵ - ۹۰.

۳۱- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله، «خصوصی‌سازی در آسیای مرکزی»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، ش ۴۱، بهار ۱۳۸۲، صص ۱۱۸-۱۰۶.

۳۲- امریکا در پی آن است تا با فعال کردن موضوع انرژی در این صحنه در مقابل مناطق حساسی چون خلیج فارس قدرت مانور خود را افزایش داده و بدین طریق انحصار انرژی و در نتیجه قدرت مقاومت کشورهای تولیدکننده نفت خلیج فارس را سست گرداند. روسیه و آسیای مرکزی در این استراتژی جایگاه ویژه‌ای دارند. برای مطالعه بیشتر در این رابطه به گزارش «جایگاه روسیه و خزر در استراتژی انرژی امریکا»، حمیدرضا حافظی، اداره اول مشترک‌المنافع، ۱۳۸۱/۱۲/۱۷ رجوع شود. متن کامل این گزارش در آدرس زیر قابل مطالعه می‌باشد:

<http://www.Energy press/releases 01/maypr/energy-policy.htm>.

۳۳- اسدالله منفرد، امیرحسین، «اهداف امریکا از اعطای کمک اقتصادی به جمهوری‌های آسیای مرکزی»، **گزیده تحولات جهان**، اسفند ۱۳۸۱، ص ۲۵.

۳۴- قراگوزلو، محمد، «امریکا، عراق، کمدی یا تراژدی؟»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، شماره ۱۸۰-۱۷۹، ص ۱۰۰.

35- Odom, William E., «US policy toward Central Asia and the South Caucasus», 12/13/99.

<http://www.Mine.org/chechnyal311.html>.

۳۵- «انرژی و محیط‌زیست در دریای خزر»، **مجله دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها**، شماره ۱۳۱، ص ۳۶.

۳۶- «نفت و گاز دریای خزر و برنامه اینوگیت»، **مجله دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها**، شماره ۱۳۱، ص ۴۵.

۳۷- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله، «منافع ملی امریکا در آسیای مرکزی»، **فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۲۹، بهار ۱۳۷۹، صص ۶۰-۴۷.

۳۸- روسیه دارای ۵ درصد منابع شناخته شده نفتی جهان می‌باشد و در سال ۲۰۰۰ روزانه به‌طور متوسط ۶/۷ میلیون بشکه نفت و گاز طبیعی تولید نمود. این میزان تولید، روسیه را به‌مقام سومین صادرکننده بزرگ نفت با ۴/۲ میلیون بشکه در روز رسانید. تولید نفت روسیه در سال ۲۰۰۰ نشانگر افزایش ۷ درصدی نسبت به‌سال ۱۹۹۹ بود. این نخستین افزایش سطح تولید پس از فروپاشی اتحاد شوروی بود. همچنین روسیه ۳۳ درصد از منابع گاز طبیعی جهان را در اختیار دارد و صادرکننده ۳۵ درصد از کل تولیدش به‌اروپا و آسیای مرکزی در سال ۱۹۹۹ بوده است. این کشور در سال‌های اخیر توجه خاصی را به‌موضوع خطوط لوله انتقال انرژی از روسیه و آسیای مرکزی و خزر به‌بازارهای جهانی داشته است. به نقل از مقاله اینترنتی:

Reliable Affordable and Report Of the National Energy Environmentally Sound Energy for Americas Future, Policy Development Groups, 200, pp.8-13.

39- Fairbanks, Charles Fairbanks and Bacevich Andrew, "Bases of Debate: America in Central Asia", See <http://www.globalpolicy.org/wtc/analysis/2002/0701>

40- William Maynes و Charles, "America Discovers Central Asia", **Foreign Affairs**, No.2, Vol.82, April 2003, pp.120-132.